

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصه متن فصل چهارم سلسله جلسات

تنها مسیر؛ ابعاد اجتماعی و سیاسی مبارزه با هوای نفس

علیرضا پناهیان



بیان و مکتب

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن فصل چهارم سلسله جلسات «تنها مسیر» با عنوان «ابعاد اجتماعی و سیاسی مبارزه با هوای نفس» می باشد که در سال ۹۳ و در مسجد امام صادق (ع) برگزار شده و در ۷ جلسه ارائه شده است.

-
- ۳ | جلسه اول | ضرورت مبارزه با «هوای نفسی انسان‌های طغیانگر»
- ۱۱ | جلسه دوم | رابطه «خوب بودن فردی» با «خوب بودن اجتماعی و سیاسی»
- ۱۹ | جلسه سوم | طاغوت؛ مهم‌ترین عامل تبعیت انسان‌ها از هوای نفس
- ۲۷ | جلسه چهارم | بدترین پدیده برای جامعه؛ مدیران اهل هوای نفس
- ۳۵ | جلسه پنجم | رابطه مبارزه با نفس و «کسب قدرت در جامعه»
- ۴۳ | جلسه ششم | هوای نفس؛ ریشه برخی دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی
- ۴۹ | جلسه هفتم | علل و زمینه‌های عدم پذیرش ولایت «ولّی خدا» در جامعه

اجلسه اول

ضرورت مبارزه با «هوای نفسی انسان های طغیانگر»

از نظر سیاسی و اجتماعی هم مسأله محوری ما «مبارزه با هوای نفس» است ریشه انقلابی گری مخالفت با هوای نفس طواغیت و بردگی آنهاست کسی که فریب نفس خودش را می خورد، طبیعتاً فریب نفس طواغیت را هم می خورد.

بخش اول) خلاصه ای از «تنها مسیر» در حدیثی از امام صادق (ع)

«ترک دوست داشتنی ها» و «صبر بر ناخوشی ها»؛ لازمه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت

امام صادق (ع) در کلام شریفی، ضمن بیان بخشی از سخنان حضرت عیسی (ع) عبارتی را بیان می فرماید که می توان آن را خلاصه بحث مبارزه با هوای نفس تلقی کرد. از یک سو چون این کلام توسط امام صادق (ع) بیان شده، حقانیتش محرز می شود و از سوی دیگر چون به نقل از حضرت عیسی (ع) بیان شده، قدمت آن هم معلوم می شود.

حضرت به نقل از عیسی بن مریم (ع) می فرماید: «این سخن را به حق می گویم که شما نمی توانید به آن چه می خواهید (از سعادت دنیا و آخرت و اهداف خوبی که برای خودتان در نظر می گیرید) برسید مگر به ترک آن چیزی که دوست دارید. و به آرزوهای خودتان هم نمی رسید مگر با صبر بر چیزهایی که خوشتان نمی آید؛ إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ع قَالَ لِأَصْحَابِهِ... بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّكُمْ لَا تُصِيبُونَ مَا تُرِيدُونَ إِلَّا بِتَرْكِ مَا تَشْتَهُونَ وَلَا تَتَّالُونَ مَا تَأْمَلُونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ» (تحف العقول / ص ۳۰۵)

در این جا حضرت «آن چه می خواهید» یا همان اهداف را برای مخاطب کلام خود، آزاد گذاشته است. یعنی چه دنیا بخواهیم و چه آخرت بخواهیم، غیر از این طریقی که حضرت فرموده است، به آن نخواهیم رسید. حتی کسانی که به دنبال اهداف صرفاً دنیایی مثل «بهبتر زندگی کردن در دنیا» هستند نیز باید به این توصیه عمل کنند.

این یک تصور غلط است که بگوییم: «غربی ها فقط دنبال دنیا هستند ولی ما هم دنبال دنیا هستیم و هم دنبال آخرت هستیم» چون غربی ها هم دنیای خودشان و هم دنیای سایر مردم جهان را خراب کرده اند. و البته آخرت خودشان و آخرت کسانی که از آنها تبعیت کنند را هم خراب کرده اند. لذا «خسر الدنیا و الاخره» هستند. یعنی در این جا بحث نزاع بین دنیا و آخرت مطرح نیست، بلکه نزاع بین «خراب کردن دنیا و آخرت» و «آباد کردن دنیا و آخرت» است.

درباره اینکه جز از این طریق (ترک دوست داشتنی ها و صبر بر ناخوشی ها) به «دنیای خودمان» هم نمی رسیم، در جلسات قبل بحث کرده ایم. مثلاً اگر کسی بخواهد قوی هیكل باشد، از زندگی اش لذت ببرد، از نظراعصاب و روان آسوده خاطر زندگی کند، عمر طولانی داشته باشد، دچار بسیاری از بیماری ها نشود، روابط اجتماعی خوبی داشته باشد و عزتمند هم باشد، باز باید به این توصیه گوش کند.

دو کار اساسی در جریان مبارزه با نفس: ۱- ترک دوست داشتنی ها طبق تکلیف ۲- صبر و رضایت نسبت به مقدرات

توصیه امام صادق (ع) - در روایت فوق - شامل دو قسمت است: ۱- ترک آن چیزهایی که دوست دارید (تَرْكُ مَا تَشْتَهُونَ). ۲- صبر بر آن چیزهایی که دوست ندارید (صَبْرٌ عَلٰی مَا تَكْرَهُونَ). هر دوی اینها هم در واقع رنج است؛ البته یکی رنج تکلیفی (رنج اختیاری) است و دیگری رنج تقدیری است (مثلاً اینکه وقتی بلا و مصیبتی بر سر انسان می آید، صبر کند)

این ها دو اصل حیاتی برای زندگی انسان هستند و ما در بحث تنها مسیر، این دو اصل را زیرمجموعه «ترک هوای نفس» قرار دادیم و گفتیم که وقتی انسان بخواهد با هوای نفس خود مخالفت کند باید این دو کار اساسی را انجام دهد: یکی اینکه بنای خود را بر ترک چیزهایی که دوست دارد، قرار دهد (تَرْكُ مَا تَشْتَهُونَ). دیگر اینکه نسبت به ناخوشی ها و مقدرات الهی صبر و رضایت داشته باشد. (صَبْرٌ عَلٰی مَا تَكْرَهُونَ)

وقتی انسان بخواهد هوای نفس را به معنای کامل کلمه، ترک کند، یک پایه اش می شود صبر و رضایت نسبت به وضعیتی که دارد. لذا وقتی کسی ناراحت و عصبانی باشد، یعنی صبر در برابر ناخوشی ها ندارد و این به معنای تبعیت از هوای نفس است. همچنین کسی که مرتکب گناه می شود، یعنی چیزهایی که دوست دارد را ترک نمی کند.

خدا نگفته همه دوست داشتنی ها را ترک کنید، بلکه باید طبق برنامه الهی با آنها مبارزه کنیم / تقوا یعنی به خاطر خدا این برنامه را رعایت کنیم

البته چیزهایی که دوست داریم ممکن است حق طبیعی ما و حتی نیاز طبیعی ما باشد. خداوند هم نگفته است همه این دوست داشتنی ها را ترک کنیم بلکه به ما برنامه داده است و اگر ما این برنامه را به خاطر خدا رعایت کنیم، می شود «تقوا»؛ همان تقوایی که این همه در قرآن و روایات بر آن تأکید شده است. تقوا یعنی برنامه خدا را در جهت ترک هوای نفس، رعایت کنیم؛ البته به خاطر خدا نه به خاطر اغراض نفسانی دیگر. چون گاهی اوقات برخی از هواهای نفسانی را به خاطر برخی دیگر از هواهای نفسانی خودمان ترک می کنیم و این تقوا نیست.

بنای «تقوا» بر مبارزه با هوای نفس است. یعنی اگر شما بنا نداشته باشید با دوست داشتنی های خودتان مخالفت کنید، وقتی دستورات الهی را به شما می دهند، همیشه احساس سنگینی و فشار می کنید. یا وقتی شما را به تقوا توصیه می کنند، مدام می خواهید از زیر بار آن فرار کنید و فشار زیادی بر دوش خودتان احساس می کنید و آخرش هم موفق نمی شوید. ولی اگر بنا داشته باشید با دوست داشتنی های خودتان مخالفت کنید و دنبال برنامه ای برای این کار باشید، وقتی برنامه آن یعنی «تقوا» به شما عرضه شود، راحت آن را اجرا می کنید. وقتی هم خسته شوید، از دستور خدا خسته نشده اید بلکه از مبارزه با هوای نفس خودتان خسته شده اید لذا رابطه شما با خداوند، خراب نمی شود. چون بنا دارید دستور خدا را گوش کنید، منتها در مبارزه با هوای نفس خودتان زمین خورده اید و این اشکالی ندارد و گناه آدم با تقوا هم بخشیده خواهد شد.

اگر بنای خود را بر تأمین دوست داشتنی ها قرار دهیم اوامر خدا را مانع رسیدن به آنها می بینیم و رابطه ما با خدا خراب می شود

اگر شما اصل را بر مبارزه با دوست داشتنی ها قرار ندهید، این طوری تصور خواهید کرد: «بنا نیست من با دوست داشتنی های خودم مبارزه کنم. فقط مشکل من با این دستورات خداست که مانع رسیدن من به دوست داشتنی هایم شده و نمی دانم با این تکالیف الهی چه کار کنم؟!» در این صورت رابطه شما با خدا خراب می شود. چون بنای خود را بر تأمین دوست داشتنی های خود قرار داده اید ولی در این میان با مانعی به نام دستورات الهی مواجه شده اید و نمی دانید با تکالیف و اوامر الهی چگونه برخورد کنید. در حالی که اساساً دستورات الهی طوری طراحی شده اند که با دوست داشتنی های ما مخالفت کنند. لذا پایه تقوا، مبارزه با هوای نفس است. اگر این را برای خودمان جا بیندازیم، آن وقت به سراغ برنامه می رویم و وقتی برنامه ای به نام «تقوا» به ما داده شد، به راحتی آن را می پذیریم و انجام می دهیم.

خود برنامه سخت نیست، آن چیزی که برای ما سخت است مبارزه با دوست داشتنی هاست. اگر لزوم این مبارزه را برای خودمان جا بیندازیم آن وقت خواهیم فهمید که این برنامه چقدر با ما مهربانانه برخورد کرده است و فهرست زیادی از دوست داشتنی های ما وجود دارد که این برنامه به ما اجازه داده است به سمت آنها برویم.

با کدام تمایلات باید مبارزه کنیم؟ ۱. همه تمایلات بد ۲. برخی از تمایلات طبیعی (البته طبق دستور) ۳. برخی از تمایلات خوب

وقتی که بنای خود را بر مبارزه با دوست داشتنی ها قرار دادیم این سؤال پیش می آید که با کدام دوست داشتنی ها مبارزه کنیم؟ برنامه به ما می گوید، با همه دوست داشتنی های بد (مانند حسادت، تکبر، حرص، خساست و...) باید مبارزه کنیم. همچنین گاهی اوقات با برخی از دوست داشتنی های طبیعی (مثل خوابیدن، خوردن و...) هم باید مبارزه کرد منتها در مبارزه با این تمایلات باید «طبق دستور» عمل کنیم. مثلاً در مورد خواب، باید سحر از خواب بیدار شویم و خواب خود را برای نماز قطع کنیم؛ نه اینکه اصلاً نخوابیم. از سر شب تا سحر می توانیم بخوابیم؛ البته زیاد خوابیدن مکره است ولی کسی که می خواهد مثلاً هشت ساعت بخوابد، اشکالی ندارد، منتها زودتر بخوابد تا بتواند سحر از خواب بیدار شود. آقای بهجت (ره) می فرمودند: «در تعبیرات، کوه کندن از ما نخواستند، سخت ترینش نماز شب خواندن است که در حقیقت تغییر وقت خواب است نه اصل بی خوابی، بلکه نیم ساعت زودتر بخواب تا نیم ساعت زودتر بیدار شوی» (در محضر بهجت / ج ۲ / ص ۱۷۰)

یکی دیگر از موارد مبارزه با دوست داشتنی های طبیعی درباره غذا خوردن است. مثلاً اینکه فرموده اند: وقتی هنوز

اشتها به غذا دارید، دست از غذا خوردن بکشید و چند لقمه آخر را نخورید. (قال رسول الله (ص): كُلْ وَأَنْتَ تَشْتَهِي وَأَمْسِكَ وَأَنْتَ تَشْتَهِي؛ مستدرک الوسائل / ج ۱۶ / ص ۲۲۱) اگر از همین چند لقمه آخر غذا صرف نظر کنیم و نخوریم هم برای جسم ما مفید است و هم بر روح ما تأثیر خوبی دارد. این برنامه‌ای است که دین به ما می‌دهد.

در مراحل بعدی، حتی با برخی از دوست‌داشتنی‌های خوب هم باید مبارزه کنیم

وقتی در مسیر مبارزه با هوای نفس جلوتر می‌رویم، به جایی می‌رسیم که حتی با برخی از دوست‌داشتنی‌های خوب خودمان هم باید مبارزه کنیم. مانند حضرت ابراهیم (ع) که باید اسماعیل خود را قربانی می‌کرد در حالی که دوست داشتن فرزند خوبی مثل اسماعیل (ع) نه تنها یک دوست‌داشتنی بد نیست، بلکه یک دوست‌داشتنی بسیار خوب محسوب می‌شود ولی حضرت ابراهیم (ع) به مرحله‌ای رسیده بود که باید از همین دوست‌داشتنی خوب هم می‌گذشت و آن را قربانی می‌کرد.

خاطره خیلی زیبا و ارزشمندی از یکی از شهدا نقل شده است که این شهید عزیز، یک دفعه‌ای پلاک خود را از گردنش درآورد و رفت آن را در یک جایی از بیابان پرتاب کرد و برگشت و گفت: «خلاص شدم!» دوستانش با تعجب گفتند: «چرا این کار را کردی؟! اگر شهید شوی ممکن است بدن تو شناسایی نشود.» او گفت: «در ذهنم این بود که اگر من شهید بشوم، خانواده من مراسم باشکوهی خواهند گرفت و مردم جمع می‌شوند و وصیت‌نامه مرا می‌خوانند و... یعنی دیدم که به تعبیری دچار شهوت شهادت شده‌ام و همین یک مقوله‌ای برای نفس من شده است که با آن «حال» کند! در حالی که من می‌خواهم به خاطر خدا شهید شوم نه برای مراسم شهادت! لذا پلاک خودم را از بین بردم تا بدن من شناسایی نشود و خانواده‌ام پیدایش نکنند...» هنوز هم بدن این شهید بزرگوار برنگشته است. (ظاهراً از خاطرات سردار حاج سعید قاسمی - از فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) - است)

هر کار خوبی انجام دهیم نفس مگار ما سعی می‌کند آن را به نفع خودش تمام کند / در امتحانات الهی نمی‌شود «از روی دست دیگران نگاه کرد»

نفس انسان خیلی فریبکار است. در بحث هوای نفس پنهان گفتیم که نفس انسان آن قدر مگار است که هر کار خوبی انجام دهید نفس شما سعی می‌کند از آن کار خوب هم به نفع خودش سوء استفاده کند و اصطلاحاً از آن کار خوب هم برای خودش یک «نانی» درست کند؛ حتی از نماز خواندن و هیأت‌داری ما. مثلاً اگر شما هیأت‌داری می‌کنید، مراقب باشید که نفس شما این کار خوب را «مال خود» نکند. مثلاً نفس می‌گوید: «عجب هیأت خوبی داریم!» و شهوت فخرفروشی و خودستایی را به جان شما می‌اندازد. در این صورت، این کار خوب که بنا بود شما را به خدا نزدیک کند، شما را از خدا دور خواهد کرد.

انسان از اول تا آخر عمرش مشغول مبارزه با هوای نفس خواهد بود و این مبارزه پایان ندارد. ضمن اینکه نوع امتحان هر کسی در رابطه با هوای نفسش، با دیگران فرق می‌کند. لذا کسی نمی‌تواند در امتحانات الهی از روی دست دیگران نگاه کند، و حتی از روی هیچ کتابی هم نمی‌تواند تقلب کند. چون در هیچ کتابی نوشته نشده است که «تو دقیقاً چه مشکلی داری؟ و خدا چه امتحاناتی از تو خواهد گرفت؟»

به عنوان مثال در کتاب نوشته شده است که «تکبر نکنید» ولی برای اینکه بفهمی «تکبر تو در چیست؟» باید از روی کتاب وجود خودت مطالعه کنی، یعنی باید نفس خودت را مورد مطالعه قرار دهی، باید محاسبه نفس

کنی تا خودت را بشناسی و بفهمی که تکبر تو در چیست. مثلاً ممکن است تو در ظاهر آدم متواضعی باشی، اما وقتی که دیگران به تو می‌گویند: «عجب آدم متواضعی هستی!»، با شنیدن این تعریف و تمجیدها، مدام نفس خودت را باد کنی و کم‌کم دچار نوعی تکبر شوی؛ یعنی به خاطر همین ظاهر متواضعانه خودت دچار تکبر می‌شوی.

هوای نفس ممکن است پشت سر برخی از کارهای خوب مخفی شود/ آدم خسیس هم اسراف نمی‌کند ولی اسراف نکردنش به خاطر هوای نفس است نه به خاطر خدا

هوای نفس ممکن است به صورت علاقه‌هایی باشد که پشت سر برخی از کارهای خوب قرار می‌گیرد. لذا مسأله اصلی ما مبارزه با هوای نفس است نه صرفاً انجام دادن چند تا کار خوب. مسأله اصلی ما مقابله با آن نفس مگاری است که به صورت پنهانی علیه ما اقدام می‌کند و حتی زیر سایه کارهای خوب، بدی‌های ما را تقویت می‌کند. البته اگر کارهای خوب با نیت خوب انجام شوند یقیناً خوب هستند، ولی در پشت سر کارهای خوبی که انجام می‌دهیم خیلی باید مراقب هوای نفس پنهان خودمان باشیم تا کارهای خوب ما را به نفع خودش مصادره نکند. همچنین پشت سر کارهای بدی که باید ترک کنیم هم باید مراقب هوای نفس پنهان خودمان باشیم. مثلاً آدم خسیس، اسراف نمی‌کند ولی اسراف نکردن او بر اساس فرمان خدا که فرمود «لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (انعام/۱۴۱) نیست، بلکه به دلیل خساست است و در واقع مطابق هوای نفس خودش عمل کرده است، لذا با اسراف نکردن، به خدا مقرب نمی‌شود.

بخش دوم) معرفی بحث جدید «ابعاد اجتماعی و سیاسی مبارزه با هوای نفس»

از نظر سیاسی و اجتماعی هم مسأله محوری ما «مبارزه با هوای نفس» است

در ادامه بحث «تنها مسیر» می‌خواهیم فصل جدیدی از گفتگو درباره «مبارزه با هوای نفس» را آغاز کنیم و آن «ابعاد اجتماعی مبارزه با هوای نفس» است. (البته بعد از بحث راحت‌طلبی علی‌القاعده باید به لذت‌طلبی بپردازیم چون مرتبه بعد از راحت‌طلبی، لذت‌طلبی است. ولی شاید الان بهتر باشد که به جای لذت‌طلبی، فصل دیگری را در مبارزه با نفس باز کنیم و پس از مباحث فردی مبارزه با هوای نفس، یک مقدار ابعاد اجتماعی مبارزه با هوای نفس را هم مورد بحث قرار دهیم.)

اگر مبارزه با هوای نفس، تنها مسیری است که ما را به سعادت می‌رساند، این مبارزه، ابعاد اجتماعی و سیاسی هم دارد. همان‌طور که یک انسان هوای نفس دارد و باید با هوای نفس خودش مبارزه کند، درباره یک جامعه هم - به مثابه یک انسان - همین اتفاق باید بیفتد. یعنی از نظر اجتماعی هم مسأله محوری ما مبارزه با هوای نفس است.

دو مبارزه داریم: ۱- مبارزه با هوای نفس خودمان در زندگی فردی ۲- مبارزه با هوای نفس انسان‌های طغیانگر

در واقع ما دو نوع مبارزه داریم: یکی مبارزه با هوای نفس خودمان در زندگی فردی و یکی هم مبارزه با هوای نفس انسان‌های طغیانگر و هواپرستی که در جامعه هستند و می‌خواهند ما را به بردگی خودشان بکشانند.

بعضی‌ها مجسمه هواپرستی هستند؛ این‌ها با هوای نفس خودشان جامعه را به فساد می‌کشند و یا آن را به تسخیر در می‌آورند. همان‌طور که نفس می‌خواهد همه چیز به نفع خودش باشد، آدم هواپرست هم در جامعه می‌خواهد همه به نفع او باشند؛ لذا طغیان می‌کند.

اگر کسی اهل مبارزه با هوای نفس باشد به چنین افراد می‌گوید: «ما با نفس خودمان مبارزه می‌کنیم تا ما را از درون خودمان به بردگی خود نکشاند، پس قطعاً به افرادی مثل شما اجازه نمی‌دهیم که ما را از بیرون به بردگی خود بکشانید. ما به نفس خودمان که مال خودمان است اجازه نمی‌دهیم ما را به بردگی بکشاند، آن وقت به نفس شما اجازه بدهیم ما را به بردگی بکشاند!» این چنین است که مبارزه با هوای نفس، آدم‌های انقلابی و مجاهد درست می‌کند.

مبارزه با هوای نفس خودمان «جهاد اکبر» است و مبارزه با هوای نفس طواغیت «جهاد اصغر» / حقیقت جهاد اصغر تفاوتی با مبارزه با هوای نفس ندارد

آن جایی که باید با نفس خودمان مبارزه کنیم، یک مبارزه با عظمت داریم که نام آن را «جهاد اکبر» گذاشته‌اند. و در کنار این جهاد اکبر، مبارزه با طواغیتی که می‌خواهند از بیرون، ما را به بردگی خود بکشانند را «جهاد اصغر» نامیده‌اند. (امام صادق (ع): *أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَا مِنْ مَرْحَبٍ بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ الْجِهَادُ النَّفْسُ؛ كَافِي / ج ۵ / ص ۱۲*)

البته گاهی اوقات کسی سر یک موضوع شخصی با شما مشکلی دارد و می‌خواهد هوای نفس خودش را بر شما غلبه دهد. در این موارد شما می‌توانید یک مقدار با او مماشات کنید. اما وقتی که یک کسی بخواهد جامعه را تسخیر کند، اصلاً نباید با او مماشات کرد و نباید اجازه داد که جامعه را به فساد بکشاند.

حقیقت جهاد اصغر تفاوتی با مبارزه با هوای نفس ندارد، منتها در جهاد اصغر، با هوای نفس تجاوزگر یک شخص دیگر مبارزه می‌کنیم؛ شخصی که می‌خواهد با هوای نفس خودش دیگران را تحت سلطه خود قرار دهد و آنها را در خدمت امیال نفسانی خودش بکار گیرد. مثل کاری که صدام با دیگران انجام می‌داد؛ خواسته هوای نفس او این بود که دیگران را به بردگی خودش درآورد و میل قدرت‌طلبی خودش را از این طریق ارضاء کند.

ریشه انقلابی‌گری ما این است که نمی‌خواهیم برده طواغیت شویم / ما که به هوای نفس خودمان میدان نمی‌دهیم، قطعاً برده هوای نفس دیگران هم نمی‌شویم

ما که با هوای نفس خودمان مبارزه می‌کنیم، قطعاً نباید اجازه بدهیم هوای نفس یک آدم دیگر، بر ما سیطره پیدا کند و ما را به بردگی درآورد. انسان مؤمن، واقعاً حُرّ است و نمی‌گذارد کسی او را به بردگی بکشاند. این غیر از «شهادت‌طلبی» است. وزیر خارجه سابق آمریکا درباره ما گفته بود: «اینها تا وقتی که به فرزندان خود درس شهادت‌طلبی می‌دهند، تروریست هستند!» البته منظور او از تروریست، کسی است که با طواغیت عالم مبارزه می‌کند. آنها به همه بردگان عالم می‌گویند «شهروندان خوب» و هر کسی که در مقابل بردگی آنها مقاومت کند به او می‌گویند تروریست! ولی او فکر می‌کند ما فقط وقتی که شهادت‌طلب شویم، انقلابی شده‌ایم در حالی که ریشه انقلابی‌گری ما این است که نمی‌خواهیم برده طواغیت عالم بشویم و به آنها سواری بدهیم. یعنی ریشه انقلابی‌گری ما قبل از شهادت‌طلبی شکل می‌گیرد.

ما به هوای نفس خودمان میدان نمی‌دهیم، آن وقت بیاییم به هوای نفس دیگران میدان بدهیم! اینگونه است که مبارزه با هوای نفس با بحث انقلابی بودن پیوند می‌خورد، و جهاد اکبر با جهاد اصغر پیوند می‌خورد. این جاست که متوجه می‌شویم اصلاً چرا نام آن را «جهاد اصغر» گذاشته‌اند، چون در واقع زیرمجموعه جهاد اکبر است. کسی که اهل جهاد اکبر باشد، یعنی اصل جهاد اصغر را هم برای خودش جانداخته است.

ماهیت انقلابی بودن و مبارزه با طاغوت، همین مبارزه با هوای نفس است / کسی که فریب نفس خودش را می خورد، طبیعتاً فریب نفس طواغیت را هم می خورد

ماهیت انقلابی بودن و مبارزه با طاغوت، همین مبارزه با هوای نفس است. چطور امکان دارد کسی مثل حضرت امام(ره) تابع طاغوت شود؟! امام(ره) که به نفس خودش میدان نمی دهد، چطور ممکن است به نفس یک آدم دیگر میدان بدهد و تابع او شود؟! معلوم است که به او میدان نمی دهد و با او مبارزه خواهد کرد. کسی که فریب نفس خودش را نمی خورد، فریب نفس دیگران را هم نمی خورد.

کسی که قدرت مبارزه با هوای نفس خودش را ندارد، قدرت مبارزه با هوای نفس دیگران را هم نخواهد داشت. کسی که از هوای نفس خودش تبعیت کند، به طور طبیعی تابع افراد هواپرست دیگر نیز خواهد شد. کسی که خودش به خودش ظلم می کند نباید توقع داشته باشد دیگران به او ظلم نکنند. لذا کسی که با هوای نفسش مبارزه نمی کند، طبیعتاً ترسو و برده هوای نفس دیگران خواهد شد. کسی که فریب نفس خودش را می خورد، باید پیش بینی کرد که فریب نفس طواغیت را هم بخورد و طواغیت هم خوب می دانند چطور دیگران را فریب دهند.

کسی که اسیر نفس دیگران می شود، اسیر نفس خودش هم شده، هرچند ظاهرش اخلاقی باشد!

یکی از راه ها برای اینکه بفهمید آیا کسی واقعاً مبارزه با هوای نفس می کند یا نه، این است که ببینید آیا اسیر هوای نفس دیگران می شود یا نه؟ اگر دیدید اسیر نفس دیگران می شود، بفهمید که اسیر نفس خودش هم شده است هرچند به ظاهر آدم اخلاقی و خوبی هم باشد.

کسی که هوای نفس دیگران را می پذیرد، چطور می تواند با هوای نفس خودش مبارزه کند؟! کسی که عبد و بنده طواغیت می شود و در مقابل آنها قیام نمی کند، چطور می تواند آدم خوبی باشد؟ این غلط است که بگوییم: «شاید او زورش به هوای نفس خودش می رسد ولی زورش به هوای نفس طواغیت نمی رسد!» چون کسی که با هوای نفس خودش مبارزه می کند خیلی قوی می شود (امیرالمؤمنین(ع): کسی که بر نفسش تسلط یابد، به اوج قوت و زورمندی رسیده؛ مَنْ قَوِيَ عَلَى نَفْسِهِ تَنَاهَى فِي الْقُوَّةِ؛ غرر/ ۸۲۲۳) و از مرگ هم نمی ترسد لذا هیچ گاه زیر بار هوای نفس طواغیت نخواهد رفت.

مبارزه با طاغوت؛ راه میان بر برای توفیق در مبارزه با هوای نفس / اگر یک قدم برای جهاد اصغر بردارید خداوند شما را در جهاد اکبر کمک می کند

می دانید یک جامعه چگونه پاک می شود؟ با مبارزه با هوای نفس. مبارزه با هوای نفس هم فرد را پاک می کند و هم جامعه را. در جامعه ای که همه بنا داشته باشند با هوای نفس خود مبارزه کنند، آیا کسی جرات می کند در این جامعه به خاطر نفسانیت خودش، دیگران را به بردگی بکشد و جامعه را تسخیر کند؟!

کسی که از خدا می خواهد او را در مبارزه با هوای نفس خودش، کمک کند، یک راه میان بر هم برای او وجود دارد. راه میان بر برای توفیق در مبارزه با هوای نفس، مبارزه با طاغوت است. چون مبارزه با طاغوت در واقع مبارزه با هوای نفسی است که می خواهد جامعه را تسخیر کند. و اگر شما یک ضربه به این طاغوت بزنید، خداوند هم شما را در مبارزه با هوای نفس خودتان کمک می کند.

جهاد اصغر، نسبت به جهاد اکبر، کوچک تر است اما وقتی یک قدم برای جهاد اصغر برمی دارید خداوند شما را در جهاد اکبر کمک می کند، گناهان شما را می بخشد و ملائکه بال های خود زیر پای شما پهن می کنند. لذا رزمندگان

ما وقتی به جبهه می‌رفتند، واقعاً نورانی می‌شدند و در مبارزه با هوای نفس و در جهاد اکبر هم موفق می‌شدند چون در جهاد اصغر یک قدم برداشته بودند.

جهاد اصغر یعنی مبارزه با آن نفسی که می‌خواهد بر انسان‌ها و جامعه سلطه پیدا کند. گاهی اوقات هم یک نفسی می‌خواهد بر شما (نه بر همه جامعه) سلطه پیدا کند؛ این جا هم باید جهاد کنید، منتها یک مقدار احکامش پیچیده‌تر است و باید دقت کرد.

آدم هواپرست برده طواغیت خواهد شد / طواغیت مردم را به هوای نفس آلوده می‌کنند تا آنها را به بردگی خود بکشانند

کسی که مبارزه با هوای نفس کند، واقعاً حرّ و انقلابی می‌شود. اما کسی که مبارزه با هوای نفس نکند، بزه و برده می‌شود. بزدل و ترسو می‌شود. لذا طواغیت مردم را به هوای نفس آلوده می‌کنند تا آنها را به بردگی خود بکشانند.

می‌دانید چرا صهیونیست‌های سلطه‌طلب که ثروت و قدرت عالم در دست آنهاست، دوست دارند جوانان هواپرست باشند؟ چون کسی که هواپرست بشود، برده طواغیت خواهد شد. وقتی روابط نامشروع و شهوترانی زیاد شود و آدم‌ها اهل هرزگی شوند، طبیعتاً این آدم‌ها ضعیف و ترسو می‌شوند و خیلی راحت تابع زور خواهند شد. این‌ها اگر قانون‌پذیر هم بشوند قانون‌پذیری آنها از سر بزدل بودن است.

الان طاغوتی در جهان حاکم است (صهیونیست جهانی) که تشخیص داده است اگر آدم‌ها هواپرست بشوند، به راحتی برده ما خواهند شد. ما باید این واقعیت را در جامعه جا بیندازیم. با این حساب باید گفت: گناه ما را به بردگی صهیونیست‌ها نزدیک می‌کند و اصرار و استمرار در گناه سرانجامش بردگی صهیونیست‌هاست. و الان هم دیگر، صهیونیست‌ها ماهیت خودشان را نشان داده‌اند به حدی که رئیس دولت صهیونیستی رسماً می‌گوید چرا مردم ایران نمی‌توانند موسیقی غربی گوش کنند و شلوار جین بپوشند؟! (فارس؛ خبر ۱۳۹۲۰۷۱۳۰۰۱۶۴۸) یعنی رسماً اعلان می‌کنند که دوست دارند جوانان ما اهل هرزگی بشوند.

امیرالمؤمنین (ع): ریشه فتنه‌های اجتماعی، هوای نفس است

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «آغاز شروع فتنه‌ها، هوای نفسی است که تبعیت می‌شود و احکامی است که بدعت گذاشته می‌شود؛ اِنَّمَا بَدَأُ وَوُقُوعِ الْفِتَنِ اَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ اَحْكَامٌ تُبَدَعُ» (نهج البلاغه / خطبه ۵۵) یعنی ریشه فتنه‌های اجتماعی، هوای نفس است. و البته ریشه بدعت‌ها نیز دوباره به هوای نفس انسان باز می‌گردد.

ان شاء الله فضای سیاسی جامعه ما فضایی آکنده از مبارزه با هوای نفس شود. برای اینکه فضای جامعه آکنده از مبارزه با هوای نفس شود، هیچ‌کدام از سیاسیون از سر هوای نفس نباید به سراغ این کار رفته باشند. مثلاً از اینکه نماینده یا مسئول شده‌اند، نباید نفس‌شان حال بیاید. همچنین باید مراقب باشند که به خاطر موفقیت در کار هم نباید نفس‌شان حال بیاید. لذا حضرت امام (ره) به مسئولین می‌فرمود دنبال این نباشید که حتماً موفقیت کارها به نام شما ثبت شود.

اجلسه دوم |

رابطه «خوب بودن فردی» با «خوب بودن اجتماعی و سیاسی»

ظلم نکردن و زیربار ظلم نرفتن، نتیجه اجتماعی مبارزه با هوای نفس است
آدم خوب کسی است که هم با هوای نفسش مبارزه کند و هم با هوای نفس ظالمین
بعضی ها خوب بودن را به زندگی بزه‌وار و «انعطاف‌پذیری مطلق» ترجمه می‌کنند

نباید «خوب بودن فردی» را از «خوب بودن اجتماعی و سیاسی» جدا کرد

اگر خوب بودن را درست ترجمه کنیم دیگر لازم نیست انقلابی بودن یا سیاسی بودن را در کنار آن جداگانه تعریف کنیم. دیگر لازم نیست بگوییم «فلانی هم شخصاً آدم خوبی است و هم تفکر انقلابی صحیحی دارد یا در عرصه سیاسی درست رفتار می‌کند». مانند این می‌ماند که بگوییم «فلانی هم آدم خوبی است و هم اخلاق خوبی دارد!» چون خوب بودن چیزی غیر از اخلاق خوب داشتن نیست.

اینکه بگوییم یک نفر هم شخصاً آدم خوبی است و هم از نظر انقلابی و اجتماعی و سیاسی آدم خوبی است، علی‌القاعده سخن اشتباهی است چون نشان می‌دهد ما خوب بودن را درست معنا نکرده‌ایم. وقتی خوب بودن را درست معنا کنیم، معلوم می‌شود که بین خوب بودن شخصی و خوب بودن اجتماعی انسان اصلاً فرقی نیست. جدا کردن خوب بودن فردی از خوب بودن اجتماعی و سیاسی، علامت این است که در تعریف شما از خوب بودن

اشکال ایجاد شده است.

آدم خوب کسی است که هم با هوای نفس خودش مبارزه کند و هم با هوای نفس افراد ظالم

وقتی خوب بودن را «انجام برخی از رفتارهای خوب» ترجمه نکنیم، بلکه آن را «مخالفت با هوای نفس» ترجمه کنیم، در این صورت آدم خوب کسی خواهد بود که می‌تواند با تمایلات پست (هوای نفس) خود مبارزه کند. چنین کسی هم با هوای نفس خودش مبارزه می‌کند و هم با هوای نفس دیگرانی که می‌خواهند به او ظلم کنند، مبارزه می‌کند. کسی که به هوای نفس خودش میدان نمی‌دهد و باج نمی‌دهد، قطعاً به هوای نفس دیگران هم میدان نمی‌دهد و باج نخواهد داد. کسی که حاضر نیست دنبال رضایت و آرامش نفس برود، بلکه محکم در مقابل نفس خود می‌ایستد و ذلیل نفس نمی‌شود، قطعاً عزت خود را در مقابل هوای نفس دیگران هم زیر پا نمی‌گذارد.

توصیف کلیدی برای آدم خوب / آدم خوب زیر بار حرف زور نمی‌رود حتی اگر این حرف زور، حرف دل خودش باشد

آدم خوب، آدم ضعیف نیست بلکه قوی‌ترین انسان هاست، چون می‌تواند بردشمن‌ترین دشمنان خودش، یعنی بر نفس خودش غلبه کند. (قَالَ النَّبِيُّ صَ أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ؛ مجموعه ورام / ج ۱ / ص ۵۹)

آدم خوب آدم فراری نیست بلکه آدم مبارز است و با نفس خودش درگیر می‌شود. آدم خوب کسی نیست که با زرنگ‌بازی و زیرآبی رفتن بخواهد از درگیر شدن با نفس خود فرار کند، بلکه در مقابل هوای نفس خود می‌ایستد و با آن درگیر می‌شود تا بر آن پیروز شود.

آدم خوب آدم مبارز و مقاوم و سخت‌کوش و حتی به تعبیری «سخت‌گیر» است. آدم خوب یعنی کسی که زیر بار حرف زور نمی‌رود حتی اگر این حرف زور، حرف دل خودش (هوای نفسش) باشد و این یکی از کلیدی‌ترین توصیف‌ها درباره‌ی آدم خوب است. هرچند برخی از این تعبیرهایی که ما برای توصیف آدم خوب به کار می‌بریم، در جامعه قابل تحمل نباشد.

بعضی‌ها خوب بودن را به «بزه بودن» یا «انعطاف‌پذیری مطلق» ترجمه می‌کنند/ در بسیاری از جوامع به کسانی مدیریت می‌دهند که بزه‌وارتر از دیگران باشند

در مقابل این تعریف از خوب بودن، بعضی‌ها خوب بودن را به «بزه بودن» یا «بی سرو صدا بودن» یا «انعطاف‌پذیری مطلق» ترجمه می‌کنند. در بسیاری از جوامع، خیلی از مدیران کسانی هستند که «بزه‌وارتر و برده‌وارتر» از دیگران زندگی می‌کنند؛ یعنی چنین افرادی را در سطوح مختلف مدیریتی منصوب می‌کنند و مسئولیت می‌دهند؛ چون این افراد برده‌های خوب و گوش به فرمانی هستند و با هوای نفس دیگران درگیر نمی‌شوند. یا کسانی را به کار می‌گیرند که یک نقطه ضعفی در او می‌بینند، تا به واسطه‌ی آن ضعف بتوانند بر او غلبه داشته باشند؛ به چنین کسانی کارها و مسئولیت‌های بزرگ می‌دهند. یعنی به جای اینکه مدیران قوی، سترگ، و نستوه را به کارهای بزرگ بگمارند، آدم‌های ضعیف را انتخاب می‌کنند تا اوامر مدیریت بی‌منطق بالاسر، پیش برود.

در جوامعی که چنین افراد تابع و سست‌اراده‌ای را به مدیریت می‌گمارند، هر کسی پست و مقامی گرفت، انسان به او سوء ظن پیدا می‌کند که چه آدم ضعیف و ذلیلی است که به او پست داده‌اند؛ چون در چنین جامعه‌ای، کسی که ذلیل، حرف گوش‌کن و اهل کولی دادن نباشد، به او پست و مسئولیت نمی‌دهند.

آدم خوب، یک آدم مبارز و جهادگر است / آدم خوب «صلح کل» نیست

آدم خوب، یک آدم مبارز و جهادگر است؛ چه در عرصه جهاد اکبر و چه در عرصه جهاد اصغر. آدم خوب «صلح کل» نیست، یعنی اصل در وجودش بر درگیری با دشمن است، نه مصالحه و مصلحت جویی و مصلحت اندیشی به معنای کوتاه آمدن در مقابل درگیری‌ها. چون خداوند ما را طوری ساخته است که بدترین دشمنان ما را در وجود خودمان قرار داده است (قَالَ النَّبِيُّ ص أَعَدَى عَدُوَّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ؛ مجموعه ورام / ج ۱ / ص ۵۹) انسان در چنین شرایطی متولد می‌شود و زندگی می‌کند، لذا راه دیگری جز مبارزه ندارد. صلح کل بودن در چنین فضایی، بی‌معنا خواهد بود.

عافیت‌طلبی را باید از نظر دور داشت؛ عافیت‌طلبی به این معنا که انسان به گونه‌ای خوب باشد که «نه سیخ بسوزد و نه کباب» و به این معنا که زندگی آرامی و بی‌دغدغه‌ای داشته باشد و در هیچ ماجرای درگیر نشود؛ چنین زندگی بی‌دغدغه‌ای یک زندگی «بزه‌وار» است. حیوانات این طوری هستند که در زندگی دغدغه‌ای ندارند؛ اگر میل‌شان کشید می‌خورند، اگر میل‌شان کشید می‌خوابند، اگر میل‌شان کشید می‌روند. هر روز همین برنامه را تکرار می‌کنند، و یک روز هم شکار می‌شوند یا می‌میرند و از این بابت هم غصه نمی‌خورند و دغدغه‌ای ندارند که قرار است من یک روزی بمیرم.

نباید با تحریف معنای خوب بودن، خودمان را فریب دهیم

زندگی انسان توأم با مبارزه و درگیری‌هاست و خوب بودن هم خارج از این مبارزه نیست. ما از اول تا آخر باید همین‌گونه زندگی کنیم. لذا خداوند می‌فرماید: «ای انسان! تو سعی توأم با زجر و سختی تحمل می‌کنی تا به خدا برسی؛ یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق / ۶) حالا که این طور است چرا ما به خودمان دروغ بگوییم و معنای خوب بودن را تحریف کنیم؟!

اگر خوب بودن تحریف شود و مبنای ارزش‌ها در ذهن انسان مخدوش شود، انسان بیچاره می‌شود. چون اصل حقایق عالم در ذهن او اشتباه جا می‌افتد.

عبودیت، زهد و تقوا بدون درگیری و مبارزه تحقق پیدا نمی‌کند / تقوا در متن درگیری شکل می‌گیرد

مراقب باشید خوب بودن را با الفاظ دیگری غیر از مبارزه و درگیری برای خودتان ترجمه نکنید و خودتان را فریب ندهید. مثلاً مراقب باشید با مفهوم زیبای «عبودیت» خودتان را فریب ندهید و سعی نکنید با مفهوم «عبد خدا بودن» از زیر بار مبارزه فرار کنید، چون انسان هیچ‌وقت در متن عافیت نمی‌تواند «عبد خدا» باشد. انسان بدون اینکه وارد مبارزه و درگیری شود، نمی‌تواند به معنای واقعی کلمه، عبد خدا باشد.

با مفاهیم دیگری مثل تقوا، زهد، عبادت هم نباید خودمان را فریب دهیم و تصور کنیم که این مفاهیم بدون درگیری و نبرد و مبارزه، تحقق خارجی پیدا خواهند کرد. تقوا حالتی است که در متن درگیری شکل می‌گیرد. اصلاً تقوا در اثر جهاد اکبر و نبرد درونی ما به دست می‌آید. تقوا را در شرایط امتحانات الهی که بر خلاف دوست‌داشتنی‌های ما اتفاق می‌افتد، باید نشان دهیم. معنای تقوا این نیست که ما کارهای خوبی که مطابق دوست‌داشتنی‌های خودمان است را انجام دهیم.

برخی خوب بودن را به «رام بودن مانند بزه‌ها» ترجمه می‌کنند/ اصل معنای خوب بودن موفقیت انسان در درگیری با نفسش است

همه مفاهیم خوب مثل زهد و عبادت و تقوا، حقیقت خودشان را در متن درگیری پیدا می‌کنند و درگیری را نمی‌توان از حقیقت خوب بودن جدا کرد. لذا اصل تعریف خوب بودن این است که انسان در مبارزه و درگیری با نفس خود موفق باشد و در مقابل هوای نفس خود بایستد و در برخورد با آن قوی و مقاوم باشد. اساساً راه دیگری برای رشد و کمال انسان وجود ندارد و ما به همین خاطر، نام این بحث را «تنها مسیر» قرار داده‌ایم.

اصل معنای خوب بودن یعنی مبارز بودن، درگیر بودن، مقاوم بودن و عافیت طلب نبودن. البته منظور از درگیری و مبارزه، درگیری با نفس خودمان است نه درگیری و زد و خورد با دیگران.

بعضی‌ها خوب بودن را به «بی‌آزار بودن و رام بودن مانند بزه‌ها» ترجمه می‌کنند یا آن را به «انعطاف‌پذیری مطلق» یا نرم بودن مطلق، ترجمه می‌کنند ولی این درست نیست. البته در خوب بودن، یک مقدار انعطاف‌پذیری، نرمش و بی‌آزار بودن هم وجود دارد ولی اصل معنای خوب بودن در مبارز بودن است. سایر ویژگی‌هایی که برشمردیم، از فواید خوب بودن به حساب می‌آیند.

کسی که جلوی ظلم نفسش به خودش را بگیرد، می‌تواند جلوی ظلم نفسش به دیگران را هم بگیرد

یکی از فواید مبارزه با نفس این است که انسان چون با خودش درگیر است و نفس خودش را می‌زند، لذا دیگران را نمی‌زند. چنین انسانی، چون جلوی ظلم نفس خود به خودش را می‌گیرد، می‌تواند جلوی ظلم نفس خود به دیگران را هم بگیرد. این آدم چون مراقب است که سگ نفس او پاچه خودش را نگیرد می‌تواند مراقبت کند که سگ نفس او پاچه دیگران را نگیرد.

خیلی‌ها اسیر عربده‌کشی‌های نفس خودشان هستند و بعد همین نفس سرکش خودشان را بر روی دیگران هم سوار می‌کنند و به دیگران هم ظلم می‌کنند.

آدم خوب، با نفس خودش مبارزه می‌کند و آن را می‌زند، و کسی که نفس خودش را بزند، دیگر احدی را - از روی ظلم - نخواهد زد. منتها اگر دیگران را نمی‌زند به خاطر ضعف و ترسو بودن یا عرضه نداشتن او نیست، بلکه به خاطر این است که جلوی ظلم نفس خودش را گرفته است و نفس او جرأت ندارد در مقابل قدرت روحی او بایستد و به دیگران ظلم کند. چون او سگ نفس خودش را رام کرده است. او جلوی ظلم نفسش به دیگران را نه به خاطر بزه‌وار بودن یا ترسو و ضعیف بودن می‌گیرد، بلکه به خاطر مبارزه‌ای که با نفس خودش کرده است می‌تواند جلوی ظلم نفسش به دیگران را بگیرد.

اصل خوب بودن یعنی «درگیر بودن» و پیروز شدن در این درگیری. منظور ما از درگیری هم جهاد و مبارزه با هوای نفس است. طبیعتاً در یک درگیری، کتک‌کاری و زد و خورد وجود دارد نه آسودگی و عافیت‌طلبی. یعنی در این درگیری، گاهی انسان ضربه می‌خورد و گاهی ضربه می‌زند. لذا فرموده‌اند که مؤمن در مبارزه با هوای نفس، گاهی زمین می‌خورد و از هوای نفس خود تبعیت می‌کند ولی خداوند دست او را می‌گیرد و بلند می‌شود و بر نفس خود غلبه می‌کند و این درگیری ادامه دارد. (امام باقر (ع): اِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنِي بِمُجَاهِدَةِ نَفْسِهِ لِيُغْلِبَهَا عَلٰى هَوَاهَا فَمَرَّةٌ يُقِيمُ اَوْدَهَا وَيُخَالِفُ هَوَاهَا فِي مَحَبَّةِ اللّٰهِ وَ مَرَّةٌ تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَوَاهَا فَيَنْعَشُهُ اللّٰهُ فَيَنْتَعِشُ وَ يُقِيلُ اللّٰهُ عَثْرَتَهُ فَيَتَذَكَّرُ وَيَفْرَعُ اِلَى التَّوْبَةِ وَ الْمَخَافَةِ فَيَزِدُّهُ بَصِيرَةً وَ مَعْرِفَةً لِمَا زِيدَ فِيهِ مِنَ الْخَوْفِ...؛ تحف العقول/ ۲۸۵)

نباید از درگیری مداوم با هوای نفس، خسته شد. بعضی‌ها بعد از مدتی مبارزه، از درگیری با هوای نفس خسته می‌شوند و می‌گویند: «خدایا! چرا من آدم نمی‌شوم؟!» این‌ها فکر می‌کنند آدم شدن یعنی اینکه دیگر لازم نباشد با بدی‌های درون خودشان مبارزه کنند، یعنی دیگر هیچ هوای نفسی نداشته باشند که بخواهند با آن مبارزه کنند و این اصلاً امکان ندارد. چون هر بدی و عیبی را در وجود خودمان از بین ببریم، یک بدی و عیب دیگر جلو می‌آید. (پیامبر اکرم (ص): فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْباً إِلَّا بَدَأَ لَهُ عَيْبٌ؛ کافی/ج ۲/ص ۱۴۸) لذا مبارزه با نفس تا آخر عمر ادامه دارد؛ فقط سطوح و درجات این مبارزه تغییر می‌کند.

ظلم نکردن و زیربار ظلم نرفتن، نتیجه اجتماعی مبارزه با هوای نفس است

ما در این جلسات می‌خواهیم به ابعاد اجتماعی مبارزه با هوای نفس بپردازیم زیرا همان‌طور که قبلاً عرض شد، خوب بودن اجتماعی از خوب بودن فردی جدا نیست؛ وقتی شما با هوای نفس خودتان مبارزه می‌کنید و به لحاظ فردی آدم خوبی می‌شوید، طبیعتاً از نظر اجتماعی هم آدم خوبی خواهید شد. چون وقتی شما نفس خودتان را بزنیید؛ اولاً دیگران را نخواهید زد و به دیگران ظلم نمی‌کنید. ثانیاً به دیگران اجازه نمی‌دهید که ظلم کنند و شما را به بردگی بکشانند. چون شما وقتی از هوای نفس خودتان تبعیت نکنید، قطعاً از هوای نفس دیگران هم تبعیت نخواهید کرد. کسی که سگ هوای نفس خود را رام کرده باشد، قطعاً از هوای نفس دیگران هم نمی‌ترسد و تسلیم آن نمی‌شود. لذا دیگران هوس نمی‌کنند چنین انسانی را فریب دهند و از او سواری بگیرند.

البته این انسان‌های خوب، مقاوم و مبارز، ممکن است از سر بزرگواری دیگران را ببخشند و آزار و اذیت آنها را نادیده بگیرند ولی از سرترس و ضعف، به هوای نفس دیگران تمکین نمی‌کنند.

بعضی‌ها ممکن است درباره این آدم‌های خوبی که ما آنها را «مبارز» معرفی کردیم، بگویند: «این آدم‌ها گوشت‌تلخ (نچسب، بدعُتق یا بدخُلُق) هستند» می‌دانید چرا؟ چون این آدم‌های خوب، به کسی سواری نمی‌دهند، لذا آدم‌های طاغوتی و متفرعن که دوست دارند از دیگران سواری بگیرند، از این قبیل آدم‌ها خوش‌شان نمی‌آید و آنها را گوشت‌تلخ می‌دانند. به امیرالمؤمنین (ع) هم چه در زمان حیات رسول خدا (ص) و چه پس از آن، بعضاً همین نسبت را می‌دادند. (از جمله زبیر و خالد بن ولید)

بعضی‌ها که برای ازدواج خود دنبال «مورد خوب و مناسب» هستند، منظورشان از «آدم خوب» در واقع آدم بزه‌وار و رام است. چون خودشان طغیان‌گر هستند، دنبال کسی می‌گردند که بر او سوار شوند و هر وقت طغیان کردند، او تسلیم شود و بگوید «چشم».

با درایت در عرصه سیاسی می‌توانیم دشمنان مان را به همدیگر مشغول کنیم و خود را نجات دهیم / پیامبر (ص) با همین ترفند در جنگ احزاب پیروز شد

خداوند متعال آدم‌های ظالم را به وسیله دیگر ظالمان، ادب می‌کند و طاغوت‌ها و افراد طغیان‌گر را به جان همدیگر می‌اندازد. خداوند به مؤمنین می‌فرماید: تصور نکنید کفاری که علیه شما می‌جنگند، با همدیگر متحدند، نه! این‌ها با هم مشکل دارند. (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ حشر/۱۴) دشمنان ما ظاهراً علیه ما اتحاد دارند، اما در واقع گرگ‌هایی هستند که حاضرند همدیگر را تکه‌پاره کنند. آنها ظالم هستند و آدم ظالم به هیچ‌کس رحم نمی‌کند نه به مظلومین رحم می‌کند و نه به سایر ظالمین.

اگر ما در عرصه سیاسی، درایت داشته باشیم می‌توانیم دشمنان خودمان را به همدیگر مشغول کنیم و خودمان را نجات دهیم. پیامبر گرامی اسلام (ص) با همین درایت سیاسی توانست در جنگ احزاب پیروز شود. یکی از عوامل مهم پیروزی مسلمین در جنگ احزاب، مذاکره‌ای بود که پیامبر (ص) با برخی از گروه‌های دشمنان اسلام انجام داد و بین آنها اختلاف انداخت. یعنی اعتماد گروه‌های دشمن از همدیگر سلب شد و لشکر آنها متلاشی شد و رسول خدا (ص) به پیروزی رسید.

چرا عذاب افراد ظلم‌پذیر کمتر از عذاب ظالمین نیست؟

اگر خوب بودن را درست ترجمه کنیم به این معنا که «آدم خوب زیر بار ظلم هوای نفس خودش نمی‌رود» طبیعتاً این آدم خوب، زیر بار ظلم هوای نفس دیگران هم نخواهد رفت. چنین کسی به دیگران هم ظلم نخواهد کرد و آنها را اذیت نمی‌کند، چون نفس خودش را مهار کرده و مدام مشغول کنترل نفس خویش است.

به نظر شما، آیا کسانی که مُنظَلِم و ظلم‌پذیر هستند و بدون مقاومت چندانی تن به ستم ظالمین می‌دهند، رذل تر هستند یا ظالمینی که به آنها ظلم می‌کنند؟ آیا کسانی که تابع هوای نفس خودشان هستند و به همین دلیل، تابع هوای نفس دیگران هم می‌شوند، رذل تر هستند یا افراد هواپرستی که آنها را اسیر و برده هوای نفس خود قرار می‌دهند و به آنها ظلم می‌کنند؟ اگر این سؤال را از مردم بپرسید، اغلب می‌گویند: خُب معلوم است که آن ظالمین، رذل تر هستند، ولی پاسخ پروردگار متعال غیر از این است. خداوند می‌فرماید: وقتی کسانی که ظلم‌پذیر بودند در جهنم در کنار ظالمین قرار می‌گیرند، اعتراض می‌کنند که خدایا! لا اقل این‌ها را دو برابر ما عذاب کن، این‌ها در دنیا به ما ظلم کردند و این‌جا هم به اندازه ما دارند عذاب می‌شود! خداوند می‌فرماید: هر دو گروه دو برابر عذاب می‌شوند (حَتَّىٰ اِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ اُخْرَاهُمْ لَوْلَا هُمْ رَبَّنَا هَوْلًا اَضَلُّوْنَا فَاتَّهَمُّ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُوْنَ؛ اعراف/ ۳۸) می‌دانید چرا آن افراد ظلم‌پذیر هوای نفس آن ظالمین را پذیرفتید؟ چون قبلاً هوای نفس خودشان را پذیرفته بودند.

کسی که هرزه باشد، برده خواهد شد/ رابطه هرزگی با بردگی چیست؟

می‌دانید چرا نخست وزیر خبیث رژیم جنایتکار و کودک‌کش صهیونیستی، دنبال این است که جوانان ایرانی موسیقی غربی گوش کنند یا شلوار لی بپوشند؟ (فارس؛ خبر ۱۳۹۲۰۷۱۳۰۱۶۴۸) چرا این افراد جنایتکار و خون‌خوار، دنبال هرزگی جوانان ما هستند؟ چون می‌گویند: اگر شما تابع هوای نفس خودتان بشوید، به طور طبیعی تابع هوای نفس ما هم خواهید شد. و این موضوع کاملاً واضح است. اگر شما هرزه باشید، برده خواهید شد. (امیرالمؤمنین می‌فرماید: «کسی که شهوات و دوست‌داشتنی‌هایش بر او غلبه پیدا می‌کند دلیل تراز عبد و برده‌ای است که خرید و فروش می‌شود؛ مَعْلُوبُ الشَّهْوَةِ اَذَلُّ مِنْ مَمْلُوكِ الرَّقِيِّ» (غررالحکم/ ص ۷۰۹)) کسی که هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد، خیلی ترسو و ضعیف خواهد شد و این آدم خیلی راحت به بردگی کشیده می‌شود.

آیا الان کسی هست که هرزگی را با بردگی یکی بداند و این را برای مردم توضیح دهد و جابیندازد؟ در کدام فیلم و سریال این واقعیت را برای مردم جانداخته‌اند؟ می‌دانید چه کسانی هستند که ده‌ها شبکه برای ترویج هرزگی درست می‌کنند؟ همان کسانی که می‌خواهند ما را به بردگی بکشانند!

لااقل بخشی از قانون‌پذیری مردم غرب ناشی از هواپرستی و هرزگی آنهاست / آدم هواپرست ذلیل است، چه نسبت به ظالم و چه نسبت به پلیس و قانون

کسی که اسیر نفس خودش بشود، طبیعتاً اسیر نفس طاغوت هم خواهد شد. کسی که از هوای نفس خودش تبعیت کند، نتیجه‌اش این می‌شود که از هوای نفس طاغوت هم تبعیت خواهد کرد و حرف زور را می‌پذیرد و تسلیم ظالم می‌شود. در ممالک غربی که آن‌همه هرزگی را در میان مردم نهادینه کرده‌اند، لااقل بخشی از قانون‌پذیری مردم ناشی از هواپرستی و هرزگی آنهاست. آدم هواپرست برده و ذلیل است، چه پلیس به او دستور بدهد و چه افراد هواپرست دیگر به او زور بگویند، به هر حال او خواهد پذیرفت.

اکثریت مردم غرب می‌دانند پول مالیاتی که می‌پردازند، خرج آدم‌کشی‌ها - در نقاط مختلف دنیا - می‌شود. شاید با این آدم‌کشی‌ها هم موافق نباشند، ولی چون برده هستند طبیعتاً می‌ترسند چیزی بگویند و مخالفت خود را با این آدم‌کشی‌ها و جنایت‌ها ابراز کنند.

اگر مردم ایران ببینند که پول مالیات آن‌ها صرف این می‌شود که افراد بیگناه را بکشند و سر ببرند، شلوغ‌ترین تظاهرات‌ها در خیابان‌های ما راه می‌افتد که «چرا پول ما صرف آدم‌کشی و جنایت می‌شود؟! مردم ما نمی‌توانند این ظلم آشکار را تحمل کنند ولی مردم آن کشورها دارند این واقعیت را می‌بینند و تحمل می‌کنند. می‌دانید چرا؟ چون هواپرستی، عرق خوری، قمار، هرزگی و آزادی‌های جنسی در آن‌جا نهادینه شده است. و ارتباط این مسائل با سلطه صهیونیست‌ها بر آنها، خیلی واضح است.

انسان وقتی از هوای نفس خودش تبعیت کند، از نفس دیگری هم تبعیت خواهد کرد. وقتی انسان مقابل هوای نفس خودش بایستد، به مراتب بیشتر مقابل هوای نفس دیگری هم خواهد ایستاد و کوتاه نمی‌آید. انسان وقتی هوای نفس خودش را مهار کند، به دیگران هم ظلم نخواهد کرد و وقتی هوای نفس خودش را رها کند و در مقابلش کوتاه بیاید، به دیگران هم ظلم خواهد کرد. هر کسی که ظلم می‌کند یا آماده ظلم کردن است، مستعد پذیرش ظلم هم خواهد بود.

اجلسه سوم |

طاغوت؛ مهم ترین عامل تبعیت انسان ها از هوای نفس

ماهیت رشد فردی و اجتماعی انسان، یکی است
محور تعالیم اجتماعی دین، مبارزه با کسانی است که هوای نفس خود را بر دیگران سوار می کنند
طبق آیه قرآن، بُعد سیاسی دین، وجه مشترک همه ادیان الهی است

محور تعالیم اجتماعی دین، مبارزه با کسانی است که هوای نفس خود را بر دیگران سوار می کنند

اگر محور همه احکام دین، مبارزه با هوای نفس است، پس باید محور مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه دینی هم، مبارزه با هوای نفس باشد. اگر محور همه تعالیم دینی این است که انسان را به نقطه ای برساند که برای مبارزه با تمایلات بی ارزش انگیزه پیدا کند، طبیعتاً محور تعالیم اجتماعی دین نیز، همین خواهد بود که انسان را برای مبارزه با تمایلات بی ارزش کسانی که در جامعه می خواهند هوای نفس خودشان را بر دیگران سوار کنند، انگیزه مند کند.

ما در زندگی اجتماعی، همان وظیفه ای را داریم که در زندگی فردی با هوای نفس خودمان مبارزه می کنیم، در زندگی اجتماعی هم با هوای نفس کسانی مبارزه می کنیم که می خواهند با هوای نفس شان بر ما سلطه پیدا کنند. پس در هر دو حالت، درگیری بر سر هوای نفس است. اگر ما چنین نگاهی به موضوعات اجتماعی، سیاسی، انقلابی و جهادی داشته باشیم، زندگی های ما خیلی فرق خواهد کرد.

خیلی‌ها مسائل سیاسی را جزئی از مسائل اخلاقی نمی‌دانند / محور سیاست چیزی جز مبارزه با هوای نفس دیگران نیست

الان خیلی‌ها مسائل سیاسی را جزئی از مسائل اخلاقی نمی‌دانند، البته بگذریم از اینکه خیلی‌ها آن را جزئی از مسائل دینی هم نمی‌دانند. ولی اگر شما محور اخلاق را مبارزه با هوای نفس تلقی کنید - که این دقیق‌ترین نگاه به اخلاق است - در این صورت محور سیاست هم چیزی جز مبارزه با هوای نفس نیست. و فرقی بین مبارزه با هوای نفس خود و دیگران وجود ندارد.

در مواردی که یک فرد به‌گونه‌ای هواپرستی می‌کند که فقط ضررش به خودش برمی‌گردد، طبیعتاً به خودش مربوط است. البته ما تا جایی که بتوانیم او را نصیحت می‌کنیم یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم، و از سر دلسوزی و محبت دستش را می‌گیریم و کمکش می‌کنیم، و الا به ما ربطی ندارد که او دارد هواپرستی می‌کند و خودش را به دوزخ می‌برد. منتها اگر هواپرستی او طوری باشد که ما را هم تحت قید هوای نفس خودش بکشد، آن وقت ما باید با دو هوای نفس مبارزه کنیم؛ یکی هوای نفس خودمان و دیگری هوای نفس آن شخص. ما که برده‌ی هوای نفس خودمان نمی‌شویم، قطعاً برده‌ی هوای نفس او هم نخواهیم شد.

امیرالمؤمنین (ع): نه عبد خودت باش و نه عبد دیگران / ماهیت و محور رشد فردی و اجتماعی انسان یکی است

فرقی بین ماهیت رشد فردی یک انسان با رشد اجتماعی او و رشد یک جامعه نیست. ماهیت و محور اصلی این دو رشد، یکی است. انسان در هر دو صورت باید با هوای نفس مبارزه کند؛ چه هوای نفسی که بخواهد از درون انسان او را به قید بکشد، و چه هوای نفس شخص دیگری که بخواهد انسان را از بیرون به قید بکشد. پس ما یک مسئله بیشتر نداریم و آن هم مبارزه با هوای نفس است؛ یا مبارزه با هوای نفس خودمان و یا مبارزه با هوای نفس دیگرانی که می‌خواهند بر ما سلطه پیدا کند.

این دو مفهوم در کنار همدیگر در یکی از تعابیر بسیار مهم امیرالمؤمنین (ع) توضیح داده می‌شود. حضرت در نامه ۳۱ نهج البلاغه، اول جوان خود را از تبعیت هوای نفس پرهیز می‌دهند و بعد او را نسبت به تبعیت از هوای نفس دیگران، پرهیز می‌دهند. می‌فرماید: «احترام خودت را با دور نگه داشتنش از گرایش‌های بد و پست حفظ کند، اگر چه این امیال تو را به برخی از منافعت برسانند. زیرا هیچ چیزی نمی‌تواند کرامت نفس از دست رفتن تو را جبران کند؛ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى رَغْبَةٍ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاَصَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا» (نهج البلاغه / نامه ۳۱)

حضرت بلافاصله بعد از اشاره به لزوم مبارزه با هوای نفس می‌فرماید: «و عبد کس دیگری هم نباش، چون خدا تو را حراً آفریده است؛ وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» در واقع حضرت در عبارت قبلی می‌فرماید: «عبد نفس خودت نباش» و در این عبارت می‌فرماید: «عبد کس دیگری هم نباش» و این دو را با یک تناسب فوق‌العاده، به زیبایی در کنار همدیگر قرار می‌دهد.

بُعد اول رسالت انبیاء کاملاً سیاسی و اجتماعی است / گاهی خروج از عبادت دیگران مهمتر از ورود به عبادت خداست

امیرالمؤمنین (ع) در کلام دیگری می‌فرماید: «خداوند متعال پیامبر (ص) را به حَقِّ مَبْعُوثِ كَرْدِ تَابِعِدَانِ خُدَا رَا از بندگی دیگران به سوی بندگی خداوند خارج کند...؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَى عُهُودِهِ وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَمِنْ وَّلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى

وَلَا يَتِيهِ» (کافی / ج ۸ / ص ۳۸۶) یعنی پیامبر اکرم (ص) آمده است تا ما را از تبعیت کردن از هوای نفس دیگران خلاص کند؛ این می شود هدف رسالت پیامبر (ص). پس بُعد اول رسالت انبیاء کاملاً سیاسی و اجتماعی است. چرا که اول مردم را از عبادت و بندگی طاغوت خارج می کنند و سپس به سوی عبادت خداوند سوق می دهند. به همین دلیل است که آن همه جنگ و درگیری در مخالفت با انبیاء الهی پیش می آمد.

گاهی اوقات خروج از عبادت دیگران مهمتر از ورود به عبادت خداوند است. گاهی اوقات مبارزه با هوای نفس دیگران مهمتر از مبارزه کردن با هوای نفس خود انسان. این را طبع انسان هم می فهمد که اگر قرار است بردگی کند، بهتر است برده هوای نفس خودش بشود نه برده هوای نفس دیگران. این خیلی نشانه حماقت و ذالت انسان است که برده هوای نفس دیگری شود و به او سواری بدهد. لاقلاً اگر قرار است سواری بدهد به هوای نفس خودش سواری بدهد که یک لذتی - هرچند محدود - نصیبش شود و اگر به جهنم رفت کمتر حسرت بخورد.

به همین دلیل، از نظر اخلاقی هم می توان گفت که گاهی کار سیاسی از کار اخلاقی ضرورت و اولویت بیشتری دارد. اصلاً چرا باید از هوای نفس دیگران تبعیت کنیم و به دیگران سواری بدهیم؟ اگر من تابع هوای نفس خودم هستم، به خاطر این است که نمی توانم از لذت هوای نفس بگذرم، ولی اگر نوکر هوای نفس دیگران شوم، چه لذتی برای من دارد؟ این جا اگر دارم به نفس خودم سواری می دهم و گناه می کنم، لاقلاً برای من لذت دارد، ولی چه معنایی دارد که به دیگری سواری بدهم تا او لذت ببرد؟! آیا این اوج حماقت و ذالت یک انسان نیست؟

طبق آیه قرآن، بُعد سیاسی دین وجه مشترک همه ادیان الهی است

در آیات کریمه قرآن درباره بُعد سیاسی رسالت انبیاء مضامین بسیار روشن و واضحی وجود دارد که متأسفانه در طی سالیان طولانی تلاش وافر انجام داده ایم که دین را در ذهن خودمان مشوش کنیم و ابعاد غیرسیاسی دین را بر ابعاد سیاسی دین غلبه دهیم. نتیجه اش هم این شده است که امروزه در ذهن مردم ابعاد فردی و غیرسیاسی دین، بر ابعاد سیاسی دین غلبه پیدا کرده است.

یک نمونه از آیاتی که به بُعد سیاسی رسالت انبیاء اشاره دارد این است که می فرماید: «ما در هر امتی، پیامبری را مبعوث کردیم که خدا را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب کنید؛ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل / ۳۶) طاغوت یعنی کسی که به انسان های دیگر زور می گوید. پس معنای آیه این است که: خدا را عبادت کنید و نگذارید کسی به شما زور بگوید. چرا تحت فرمان دیگران قرار می گیرید؟

در آیه شریفه دیگری که خداوند پیامبر اکرم (ص) را مأمور می کند با اهل کتاب گفتگو کند، چنین می فرماید: «به اهل کتاب بگو، بیایید بر آن کلمه مشترک با همدیگر توافق کنیم (یعنی نقاط اختلاف را کنار بگذاریم و بر نقاط اشتراک توافق کنیم) اینکه غیر از خدا را نپرستیم و شرک نوزیم و زیر بار ولایت کسی غیر از خدا نرویم؛ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران / ۶۵) اگر حداقل یک دین، سالم و به دور از تحریف باقی مانده باشد، باید لاقلاً این دو اصل کلیدی - که اصل اولیه همه ادیان الهی است - را قبول داشته باشد. پس اگر اهل کتاب درباره پیامبری رسول خدا (ص) مشکل دارند، لاقلاً باید این دو اصل را به عنوان وجه مشترک همه ادیان الهی قبول داشته باشند که یکی از آنها «توحید» است و دیگری هم اجتناب از طاغوت است که همان بُعد سیاسی تمام ادیان الهی است. در این آیه عبارت «لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی کسی که خدا دستور نداده است را اداره کننده و ارباب خودمان قرار ندهیم و زیر بار فرمان او نرویم.

مهمترین عامل تبعیت انسان‌ها از هوای نفس چیست؟

حالا می‌خواهیم ببینیم «اجتناب از طاغوت» در مقایسه با «مبارزه با هوای نفس فردی» چقدر اهمیت دارد؟ برای اینکه اهمیت این موضوع درک شود، این سؤال را مطرح می‌کنیم که «مهمترین عامل تبعیت انسان‌ها از هوای نفس چیست؟»

مگر شما دنبال سعادت دنیا و آخرت، قرب الی الله، خودسازی و شکوفایی استعدادهای خودتان نیستید؟ همان‌طور که در جلسات قبل بیان شد، رسیدن به همه این خوبی‌ها، بر محور مخالفت با هوای نفس است. حالا باید دید مهمترین عاملی که موجب می‌شود انسان‌ها از هوای نفس خودشان تبعیت کنند و مبارزه با هوای نفس را کنار بگذارند چیست؟

«جهالت»، «فقدان ایمان»، «بی‌علاقگی به خوبی‌ها»، «لذت‌پرستی»، «راحت‌طلبی» و «منفعت‌طلبی» مهمترین عامل نیستند

آیا مهمترین عامل تبعیت از هوای نفس «جهالت» است؟ جهالت نمی‌تواند مهمترین عامل باشد. خداوند این جهالت را در طبیعت و فطرت انسان برطرف کرده است. کما اینکه می‌فرماید: «فَأَلَّهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس/ ۸) و «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/ ۳۰) البته کسی منکر ارزش علم نیست منتها این علم به مقدار لازم وجود دارد؛ یعنی انسان‌ها آن مقداری که برای مخالفت با هوای نفس لازم است علم دارند و آن مقدار جهلی که بتواند به عنوان مهمترین عامل تبعیت از هوای نفس قرار گیرد، در اغلب انسان‌ها وجود ندارد.

آیا مهمترین عاملی که موجب تبعیت از هوای نفس می‌شود «نبودن ایمان» است؟ نه! آن مقدار ایمان که برای حرکت در مسیر مبارزه با هوای نفس لازم باشد موجود است؛ مگر برای مبارزه با هوای نفس چقدر ایمان می‌خواهیم؟! ایمان حتی به مقدار کمی که در دل خیلی‌ها وجود دارد برای اینکه با هوای نفس خود مبارزه کنند کافی است. و لذا این هم نمی‌تواند مهمترین عامل باشد.

بی‌علاقگی به خوبی‌ها و اولیاء خدا نیز نمی‌تواند مهمترین عامل باشد. چون محبت به اولیاء خدا و خوبان عالم نیز به مقدار لازم وجود دارد. انسان‌ها این قدر رذل نشده‌اند که به اولیاء خدا یا به خوبی‌ها بی‌علاقه باشند. این‌طور نیست که آدم‌ها به خوب بودن علاقه نداشته باشد. اتفاقاً همه آدم‌ها به خوب بودن علاقه دارند.

«لذت» هم نمی‌تواند مهمترین عامل تبعیت از هوای نفس باشد. چون اولاً تبعیت از هوای نفس آن قدرها هم شیرین نیست و زیاد هم لذت ندارد. این واقعیت را هر انسانی می‌تواند بفهمد. لذت‌های دنیا توأم با تلخی است و گل بی‌خار وجود ندارد. دنیا این قدرها هم لذت‌بخش نیست. کسانی که بیش از همه غرق در لذت و شهوات و حریص نسبت به لذت‌های دنیا هستند، این حقیقت را تصدیق می‌کنند. لذت‌پرستی و شهوت‌پرستی نمی‌تواند موجب شود که انسان‌ها تا این حد از هوای نفس خود تبعیت کنند. ثانیاً اگر هوای نفس لذت دارد، در عوض لذت‌های زیادی هم در نقطه مقابل هوای نفس وجود دارد. یعنی خوب بودن هم لذت دارد، خوبی‌هایی مثل بخشیدن، مقاومت کردن، حیا داشتن، چشم‌پوشی کردن، اراده قوی داشتن و... این‌ها هم لذت دارند و آدم‌ها می‌توانند این لذت‌ها را هم تجربه کنند.

راحت‌طلبی نیز نمی‌تواند مهمترین عامل باشد. راحت‌طلبی آن قدر قدرت ندارد که این موج هواپرستی که در دنیا حاکم شده است را ایجاد کند. ضمن اینکه اغلب انسان‌ها مشتاقند راحتی خود را فدای یک امر لذت‌بخش

یا پرمفعت کنند. اصلاً راحت طلبی در اثر هواپرستی به دست نمی آید و اغلب کسانی که هواپرست بوده اند، به راحتی نرسیده اند.

برخی تصور می کنند که واقع بینی به معنای منفعت گرایی می تواند مهمترین عامل تبعیت از هوای نفس باشد. اتفاقاً خیلی از اوقات منفعت طلبی موجب می شود انسان با هوای نفس خودش مخالفت کند؛ چون بسیاری از منافع انسان ضد هواپرستی است و اقتضا می کند انسان با هوای نفس خود مخالفت کند. (مثلاً وقتی انسان پشت چراغ قرمز می ایستد؛ هوای نفس او می گوید که ردّ شود ولی او به خاطر برخی از منافع، مخالفت می کند. یا اموری مانند مسواک زدن، تحصیل و ورزش روزانه که نیاز به تحمل سختی و فاصله گرفتن از راحتی دارد.)

«طاغوت» مهمترین عاملی است که انسان ها را وادار به تبعیت از هوای نفس می کند/ اگر طاغوت از بین برود، مردم به سهولت با هوای نفس مخالفت می کنند

مهمترین عاملی که موجب شده انسان ها تا این حدّ از هوای نفس خودشان تبعیت کنند «طاغوت» است. طاغوت کسی است که خودش در اثر تبعیت از هوای نفس طغیان کرده است و به حدود انسان ها و حدود الهی تجاوز کرده است. او انسان ها را به تبعیت از هوای نفس وادار می کند. او به گونه ای مدیریت می کند که انسان ها را تابع هوای نفس قرار می دهد.

اگر قدرت طواغیت شکسته شود، انسان ها از تبعیت هوای نفس آزاد می شوند و به سهولت می توانند با هوای نفس خود مخالفت کنند. آنگاه دیگر این مقدار نیاز به پلیس، قانون و ناظر هم نخواهد بود.

تأثیر مدیران و رؤسای جامعه بر رفتار مردم از تأثیر پدر و مادر بالاتر است

خیلی ها هنوز نمی دانند قدرت کسانی که بر جامعه مدیریت می کنند از نظر «اثر تربیتی» چقدر بالاست. اگر ما بدانیم اثر تربیتی، معنوی، فرهنگی و اخلاقی مدیران جامعه چقدر بالاست، هرگز حاضر نخواهیم شد تحت مدیریت کسانی قرار بگیریم که یک ذره آلودگی داشته باشند.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «مردم به امرای خودشان شبیه ترند تا به پدران خودشان؛ النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ» (تحف العقول / ص ۲۰۸) به عبارت دیگر، تأثیر مدیران و رؤسای جامعه بر وضع رفتار مردم از تأثیر پدر و مادر بالاتر است.

مهمترین عاملی که انسان را در مبارزه با هوای نفس تقویت می کند «ولایت ولی الله» است

از سوی دیگر، مهمترین عاملی که می تواند انسان را در مبارزه با هوای نفس تقویت کند «ولایت ولی الله» است؛ نه علم است، نه ایمان است، نه محبت به خوبی ها و خوبان عالم است، نه لذت گریزی و راحت گریزی و منفعت گریزی است.

شما می توانید کسی را پیدا کنید که لذت گریز، راحت گریز، مجاهد، سخت کوش و حتی لذت ستیز باشد، ولی در عین حال فاسد و تابع هوای نفس باشد. چون این آدم به خاطر اینکه ولایت ولی الله را قبول ندارد تبدیل به رذل ترین انسان تابع هوای نفس می شود. لذا امیرالمؤمنین (ع) درباره کسانی که با ایشان جنگیدند (خوارج) فرمود که آنها مشرک یا منافق بودند بلکه فرمود: آنها برادران ما بودند که به ما ظلم و طغیان کردند (عَنْ جَعْفَرِ عَنِ أَبِيهِ ع قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا لَمْ يَكُنْ يَنْسُبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشِّرْكِ وَلَا إِلَى التَّفَاقِقِ وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ هُمْ إِخْوَانُنَا

بَعُوا عَلَيْنَا؛ قرب الإسناد/۹۴؛ وسائل الشیعه/۸۳/۱۵) معنایش این است که آنها ایمان داشتند ولی از هوای نفس خود تبعیت کردند.

مهمترین عاملی که یک جامعه و یک فرد را از تبعیت از هوای نفس نجات می‌دهد و موجب موفقیت انسان در مبارزه با هوای نفس می‌شود «ولایت ولی خدا» است. و مهمترین عاملی که موجب هواپرستی و تبعیت از هوای نفس می‌شود وجود طواغیت در رده‌ها و سطوح مختلف مدیریتی جامعه است. گرچه اصل نظام ما ولایی است، اما باید دید در دامنه مدیریتی جامعه و مدیریت‌های میانی ما چقدر طاغوتی عمل می‌شود؟ چون بالاخره همه مدیران ما ولایتمدار نیستند و این‌ها آثار نامطلوب خود را در جامعه بر جای خواهند گذاشت.

در جهان امروز شدت تبعیت از هوای نفس به خاطر طواغیت است و الا اهل عالم این قدر بی‌وجدان نیستند

اینکه در جهان امروز، مردم با این شدت و گستردگی تابع هوای نفس هستند به خاطر طواغیت است. و الا آدم‌ها این قدر رذل نشده‌اند و این قدر بی‌وجدان و بی‌شرافت نشده‌اند که این همه جنایت و ظلم و هواپرستی را در نقاط مختلف دنیا ببینند و سکوت کنند. اگر چنین شرایطی در دنیا حاکم است، به خاطر سلطه طواغیت است و الا همه آدم‌ها نمی‌توانند این قدر بد شوند. فقط یک عده کمی می‌توانند خیلی بد شوند. ولی مشکل این جاست که این عده کم الان در جهان حاکم هستند. و این‌ها هستند که بقیه مردم را به تبعیت از هوای نفس وادار می‌کنند.

امروز طواغیت با ابزارهای مختلف تبلیغاتی، رسانه‌ای و همچنین سازمان‌دهی رفتارهای مردم از طریق وضع قوانین و نظامات حقوقی و سیستم‌های اقتصادی غلط، آنها را به تبعیت از هوای نفس وادار می‌کنند. یعنی این طور نیست که فقط با دل و فکر انسان‌ها کار داشته باشند بلکه خیلی از اوقات رفتار انسان‌ها را سازمان‌دهی می‌کنند. در چنین فضایی، انسان‌ها به جز رفتار نادرست، راه دیگری نخواهند داشت. مثلاً با سیستم‌های اقتصادی خودشان مردم را به رقابت‌های نادرست و خوردن اموال حرام وادار کردند، و نتیجه‌اش اوج گرفتن هواپرستی می‌شود.

چرا حکومت اسلامی این قدر اهمیت دارد که به خاطرش سیدالشهدا(ع) و حضرت زهرا(س) به شهادت می‌رسند؟ اهمیتش به خاطر تأثیر حکومت در همین مسائل اخلاقی است. یعنی نمی‌شود بدون یک حکومت صحیح، این مسائل اخلاقی را در جامعه اصلاح کرد.

طبق آیه قرآن، این طواغیت هستند که کافران را از نور به ظلمت می‌برند / کفر هم نمی‌تواند به اندازه طواغوت، انسان را بدبخت کند

حتماً این آیه‌ای که ملحق به آیه‌الکرسی است را شنیده‌اید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره/۲۵۷) دقت کنید که خداوند نفرموده است «کسانی که کافر هستند خودشان از نور به سوی ظلمت می‌روند» یعنی کافران خودشان از نور به ظلمت نمی‌روند بلکه مشکل کافران این است که طواغوت سرپرست آنها قرار می‌گیرد و بر آنها مسلط می‌شود و این طواغیت هستند که کافران را از نور به ظلمت می‌برند. یعنی کفر هم نمی‌تواند این قدر انسان را بدبخت کند که طواغوت انسان را بدبخت می‌کند.

ممکن است این سؤال مطرح شود که «مگر کفار در نور هستند؟» بله؛ نسبت به آن ظلمتی که طواغیت آنها را به سویس می‌کشاند، می‌توان گفت که این‌ها در نور بوده‌اند.

اگر طاغوت نابود شود، مبارزه با هوای نفس راحت تر خواهد شد / مبارزه با هوای نفس زیر سایه ولی خدا بسیار ساده خواهد بود

از یک سو مبارزه با هوای نفس در ابعاد اجتماعی راحت تر از مبارزه با هوای نفس فردی است. یعنی مبارزه با هوای نفس طاغوت راحت تر از مبارزه با هوای نفس خود است (جهاد اصغر راحت تر از جهاد اکبر) و از سوی دیگر اگر انسان بتواند طاغوت را بزند و نابود کند، مبارزه با هوای نفس خودش هم برای او راحت تر خواهد شد.

اگر انسان طاغوت را از میان بردارد، ولی خدا بالای سر او می آید و ولی خدا انسان را در مبارزه با هوای نفس کمک می کند و پیش می برد. جریان مبارزه با هوای نفس در زیر سایه ولی خدا جریان بسیار ساده ای خواهد بود. پس دعا کنید مولا و آقای شما هرچه زودتر بیاید. آن وقت خواهید دید که چقدر راحت در این مسیر نورانی به اوج می رسید.

اگر مبارزه با هوای نفس برای کسی سخت است به خاطر این است که ولایت ندارد. اگر ولایت ولی خدا را در دل داشته باشید آثارش را در خودتان می بینید و خواهید دید که ولی خدا با دل شما چه کار می کند و چطور شما را پاک می کند. اصلاً قرار نیست ما در حرکت به سوی خدا تنها باشیم؛ از همان اول هم قرار بر این بوده که با ولی خدا برویم.

توبه خوب که انسان را پاک می کند هم این است که بگوییم: «ای ولی خدا من اشتباهات و گناهای مرتکب شده ام؛ شما کمک کن. تا شما راضی نشوید خدا مرا نمی بخشد؛ یا ولی الله اِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ...» (زیارت جامعۀ کبیره - من لايحضره الفقيه ۲/ ۶۱۶) یا بگوییم: ای ولی الله! اصلاً اگر من گناه کردم به خاطر این بود که ولایت شما را به خوبی در قلبم نداشته ام.

آثار تربیتی و تزکیه ای ولایت بر روی انسان به حدی است که برخی از علما به جد معتقد هستند که بسیاری از مباحث اخلاقی و موعظه ای و... را باید کنار گذاشت و بر روی مسأله ولایت کار کرد، زیرا اگر ولایت درست شود، آنها هم درست می شود.

اجلسه چهارم |

بدترین پدیده برای جامعه؛ مدیران اهل هوای نفس

مدیر تابع هوای نفس، هزار برابر بی حجابی، جامعه را فاسد می‌کند
حتی اگر دنبال منافع مادی هستیم باید سراغ مدیران مخالف هوای نفس برویم

موعظه اخلاقی‌ای که سرما را کلاه می‌گذارد، چگونه است؟

برخی از مباحث و موعظه‌های اخلاقی یک ویژگی‌هایی دارند که گویا «سکولاریسم» را ترویج می‌دهند و با اسلام ناب، ضدیت دارند، هرچند ممکن است به ظاهر موعظه‌های خوبی هم باشند. مثلاً برخی از موعظه‌های اخلاقی و معنوی، بیانی دارند که گویا مربوط به دوره‌ای هستند که حکومت یا نظام اسلامی برقرار نبوده و اسلام در غربت قرار داشته است.

دوستان علاقمند به مباحث معنوی باید مراقب باشند که با این‌گونه موعظه‌های اخلاقی سرشان کلاه نرود. می‌دانید موعظه اخلاقی‌ای که سرما را کلاه می‌گذارد، چگونه است؟ در این جا یک نمونه از این‌گونه موعظه‌های اخلاقی را معرفی می‌کنیم. مثلاً اینکه به مردمی که حاکم و مدیر جامعه نیستند، بیشتر از مدیران جامعه توصیه شود که از هوای نفس دست بردارند و با هوای نفس خودشان مبارزه کنند، از این‌گونه موعظه‌های فریبکارانه است. زیرا معنایش این است که این توصیه‌ها بیشتر از اینکه خطاب به مدیران و حاکمان جامعه باشد، خطاب به مردم عادی است. این نوع کلاهبرداری است، و اسلام این را نگفته است.

اسلام می‌گوید کسی که حاکم باشد یا در جامعه مدیر باشد، خیلی بیشتر از مردم عادی ضرورت دارد که از هوای نفس دور باشد. این بسیار مهم است که «امراء» از هوای نفس خودشان تبعیت نکنند.

اگر مردم عادی دچار هوای نفس بشوند، مگر چقدر فاجعه‌آمیز خواهد بود؟ اگر کسی در خانه خودش بساط گناه داشته باشد و گنهکاری او گاهی در خیابان هم جلوه کند، مگر او چقدر به جامعه ضرر می‌زند؟ او اولاً به خودش ضرر می‌زند و ثانیاً به محیط اطراف خودش - که دامنه محدودی دارد - ضربه می‌زند. ولی اگر یک مدیر، از هوای نفس تبعیت کند، خیلی به جامعه ضربه می‌زند و خیلی خطرناک است.

یک نمونه از موعظه اخلاقی‌ای که حالت سکولار دارد، این است که مردم را موعظه کنند و بگویند که تابع هوای نفس خود نباشید، اما مدیران جامعه را موعظه نکنند و آنها را در تبعیت از هوای نفس، معاف بدارند. ما نباید فریب بخوریم و فکر کنیم که این همان اخلاق و معنویت است. در حالی که اخلاق و معنویت حقیقی می‌گوید: در درجه اول این مدیران و امراء هستند که باید هوای نفس نداشته باشند؛ «ماهی از سرگنده گردد نی ز دم»

مهمترین عامل مؤثر بر تقوا و معنویت یک جامعه، مدیران آن جامعه هستند

تأثیر مدیران جامعه بر مردم به حدی است که اگر جامعه‌ای مدیران مبارزه‌کننده با هوای نفس داشته باشد علی‌رغم همه شبکه‌های ماهواره‌ای که می‌خواهند مردم را به فساد بکشاند، مردم تحت تأثیر تهاجمات مفسدان قرار نخواهد گرفت و می‌توانند مقاومت کنند. هر عاملی که بخواهد این مردم را فاسد کند و دین آنها را تحت تأثیر قرار دهد، نخواهد توانست چون آنها مهمترین و قوی‌ترین عامل تقوا و معنویت را دارند؛ یعنی «مدیران باتقوا» دارند.

مهمترین عامل مؤثر بر تقوا و معنویت یک جامعه، مدیران آن جامعه هستند، نه سخنران‌ها و منبری‌ها و عالمان دینی، و نه مطالعات معنوی و رشته‌های دینی و... هیچ عاملی به اندازه امرا و مدیران جامعه بر دین و معنویت مردم آن جامعه مؤثر نیست.

مدیر تابع هوای نفس، هزار برابر بی‌حجابی جامعه را فاسد می‌کند / بدترین پدیده برای یک جامعه، مدیران اهل هوای نفس هستند

متأسفانه خیلی از ما این واقعیت را باور نداریم. اگر ما واقعاً این را قبول داشتیم، وقتی می‌دیدیم که یک مدیری اهل هوای نفس است، حساسیت ما به او بیشتر از هر آدم شراب‌خوار و چاقوکش و دزد و قماربازی بود. مدیر تابع هوای نفس، هزار برابر بی‌حجابی و بسیاری از گناهان علنی دیگر، جامعه را فاسد می‌کند. مدیران نباید تابع هوای نفس خودشان باشند و الا بدترین پدیده برای یک جامعه، همین مدیران اهل هوای نفس خواهند بود.

وقتی می‌گوییم «مدیران جامعه نباید اهل هوای نفس باشند» منظور این نیست که یک مدیر، مثلاً اهل شراب‌خواری (یا از این قبیل گناهان) باشد. هوای نفس، ممکن است یک علاقه خوب یا طبیعی باشد که - در جریان یک امتحان الهی - لازم باشد انسان از آن بگذرد. قبلاً درباره مصادیق مختلف هوای نفس صحبت کرده‌ایم؛ در این جا فقط یک روایت را مرور می‌کنیم تا معلوم شود هوای نفس حتی بدون اینکه انسان را وادار به گناه کند، چقدر می‌تواند خطرناک باشد.

بهترین و بدترین مدیر از نظر امیرالمؤمنین (ع) کیست؟ / مردمی که تبعیت از هوای نفس سیاسیون را ببینند، به خودشان حق می‌دهند ...

اگر مردم یک تبعیت از هوای نفس در سیاسیون ببینند، دیگر خودشان را رها می‌کنند و به خودشان حق می‌دهند هر کاری دل‌شان خواست انجام دهند. (یعنی با هوای نفس خودشان مخالفت نمی‌کنند) البته مردم نباید این کار را بکنند اما وقتی این کار را انجام دهند نمی‌شود زیاد به آنها ایراد گرفت.

طبق روایات بدترین چیز برای فساد یک جامعه این است که امیری یا عالمی تابع هوای نفس باشند. (پیامبر گرامی اسلام (ص): صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُم قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ؛ تحف العقول / ص ۵۰) و (امیرالمؤمنین (ع): شَرُّ الْأَمْرَاءِ مَنْ كَانَ الْهَوَىٰ عَلَيْهِ أَمِيرًا؛ غرر الحکم / ص ۴۰۹) چون امیر و مدیر، بر جامعه سلطه قانونی و حقوقی دارد و عالم و اندیشمند هم سلطه فرهنگی و فکری دارد. در بحث تقلید هم فرموده‌اند: باید از عالمی تقلید کنید که مخالف هوای نفس خودش است (فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ؛ وسائل الشیعه / ۲۷/ ۱۳۱) لذا اگر مردم می‌دیدند که یک عالمی مخالفت با هوای نفس ندارد، به دنبال او نمی‌رفتند. اگر دقت کنید می‌بینید آن عدالتی که شرط مرجعیت است، در اصل به همین مخالفت با هوای نفس برمی‌گردد. حتی در ارتباط با امام جماعت هم گفته شده است که نه تنها نباید گناه از او سر بزنند، بلکه خلاف مرّوت و خلاف شأن هم نباید از او سر بزنند. همان طور که ما نباید پشت سر امام جماعتی که خلاف مرّوت رفتار کند بایستیم، مدیری هم که خلاف مروت رفتار می‌کند شایستگی لازم برای مدیریت را ندارد.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «بدترین مدیران کسانی هستند که هوای نفس بر آنها مدیریت می‌کند؛ شَرُّ الْأَمْرَاءِ مَنْ كَانَ الْهَوَىٰ عَلَيْهِ أَمِيرًا» (غرر الحکم / ص ۴۰۹) و در روایت دیگر می‌فرماید: «بهترین مدیر کسی است که هوای نفس برای او امیر نیست؛ أَجَلُّ الْأَمْرَاءِ مَنْ لَمْ يَكُنِ الْهَوَىٰ عَلَيْهِ أَمِيرًا» (غرر الحکم / ص ۲۰۵) و می‌فرماید: «بهترین امیر یا مدیر کسی است که بر نفس خودش امیر است؛ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ كَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ أَمِيرًا» (غرر الحکم / ص ۳۵۷)

ضرورت مبارزه با هوی برای مدیران جامعه، بیش از سایرین است

رابطه مبارزه با هوای نفس و مسائل اجتماعی را می‌توان از این‌گونه روایات فهمید. در واقع اصل مبارزه با هوای نفس بیشتر یک بحث سیاسی اجتماعی است و اصل داستان مبارزه با هوای نفس برای سیاسیون و مسئولین است؛ از جمله نمایندگان مجلس، استانداران، فرمانداران، شهرداران، مدیر کل‌ها، وزراء محترم و... چه انتخابی باشند و چه انتصابی.

الان نهادهای نظارتی برای مراقبت از اینکه افراد ناشایست کاندیدا نشوند، خیلی باید زحمت بکشند. ولی اگر سطح بینش و فرهنگ عمومی بالا برود، افرادی که این شایستگی را در خود نبینند، خودشان جلو نمی‌آیند. مگر هر کسی که برای نماز خواندن به مسجد می‌رود، به خودش اجازه می‌دهد امام جماعت شود؟!

ما طبق روایات، اصل دین را مبارزه با هوای نفس بیان کردیم، و این مبارزه با هوای نفس در ابعاد اجتماعی، خودش را این‌طور نشان می‌دهد که «ضرورت مبارزه با هوا برای مدیران جامعه، بیشتر از سایرین است»

مهمترین ویژگی مدیر بد از منظر روایات «تبعیت از هوای نفس» است

در روایات مهم‌ترین ویژگی مدیر بد را تبعیت از هوای نفس بر شمرده‌اند. که به برخی از این روایات اشاره شد. در روایت دیگری امام صادق (ع) می‌فرماید: «امامان در قرآن کریم دو گونه است؛ یک گروه امامانی هستند که خدا می‌فرماید این‌ها مردم را به امر خدا هدایت می‌کنند نه به امر مردم (حرف خدا را گوش می‌کنند نه حرف مردم را) و امر خدا را مقدم بر امر خود و حکم خدا را مقدم بر حکم خودشان قرار می‌دهند، گروه دیگر هم امامان بد هستند که مردم را به سوی جهنم دعوت می‌کنند، این‌ها امر و حکم خودشان را مقدم بر امر خدا قرار می‌دهند. این‌ها کسانی هستند که برخلاف کتاب خدا از هوای نفس خودشان تبعیت می‌کنند؛ إِنَّ الْأَيْمَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَيَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (کافی/۱/۲۱۶) این در واقع تحلیل و گزارش دقیق امام صادق (ع) درباره استعمال کلمه «امام» در قرآن کریم است.

برخی از مدیران و رؤسا هستند که سخن پروردگار را کنار می‌گذارند و تشخیص خودشان را که خلاف امر خداست وسط می‌آورند. اینها طبق روایت، مدیران بد هستند. مدیر بد کسی است که از هوای نفس خودش تبعیت کند و مدیر خوب کسی است که از هوای نفس خالی است.

مصادیق تبعیت از هوای نفس در مدیران چیست؟ / اگر یک مدیر سخن کارشناسانه را نپذیرد، نشانه تکبر او و تبعیت او از هوای نفس است

اینکه «مصادیق تبعیت از هوای نفس در مدیران چیست؟» جای بحث فراوان دارد و در این جا فقط به یکی دو مورد اشاره می‌کنیم. به عنوان مثال امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «وقتی یک فرد صاحب مقام خوب به بررسی مسایل و فهم مطالب بپردازد، در واقع تواضع کرده است؛ إِذَا تَفَقَّهَ الرَّفِيعُ تَوَاضَعَ» (عیون الحکم/ص ۱۳۵) پس تواضع یک مدیر به این نیست که جلوی مردم خم شود، بلکه به این است که با بررسی کارشناسانه اقدام کند و بی جهت تصمیم نگیرد. اگر یک مدیر سخن کارشناسانه را نپذیرد، نشانه تکبر او و تبعیت او از هوای نفس است. و اگر یک مدیر، نظر کارشناسانه را هرچند خلاف نظر خودش باشد، بپذیرد، نشانه تواضع و مخالفت او با هوای نفس است.

متأسفانه برخی از مدیران هستند که هرچقدر برای شان دلیل کارشناسانه بیاورند، از روی تکبر و هواپرستی اصلاً به این سخنان کارشناسانه گوش نمی‌دهند و اعتنا نمی‌کنند و خودسرانه تصمیم‌گیری می‌کنند.

مدیر تابع هوای نفس بیشتر افراد حرف‌گوش‌کن ضعیف را به کار می‌گیرد نه افراد شایسته و توانمند را

مدیری که تابع هوای نفس باشد، بیشتر از اینکه به دنبال افراد شایسته باشد، آدم‌های «حرف‌گوش‌کن» و ضعیف را در پست‌های مختلف منصوب می‌کند و به کار می‌گیرد. چنین مدیری، افراد زیردست خود را با اتوبوس می‌آورد و افراد قبلی را - حتی اگر شایسته باشند - با اتوبوس بیرون می‌کند! یعنی به دنبال افراد کارشناس‌تر نیست بلکه به دنبال افرادی است که بیشتر حرف او را - بی‌چون و چرا - گوش کنند. ولی مدیری که تابع هوای نفس نیست، در جهه اول به دنبال افراد حرف‌گوش‌کن نیست، بلکه به دنبال افراد شایسته و توانمند است.

مدیر اهل هوای نفس حاضر است راندمان کار پایین‌تر بیاید ولی نیروهای ضعیفی را به‌کار بگیرد که صرفاً حرف‌گوش‌کن او باشند و از او تبعیت کنند. به دنبال نیروهایی است که با او چالشی نداشته باشند و اگر او سخن نادرستی گفت، اصلاً جلوی او نایستند و هیچ اعتراضی نکنند.

اگر یک مدیر هوای نفس نداشته باشد چه آثاری برای خودش دارد؟ / خدا مدیری که هوای نفس ندارد را هدایت می‌کند و در اداره امور کمکش می‌کند

حالا می‌خواهیم درباره این موضوع صحبت کنیم که «اگر یک مدیر هوای نفس نداشته باشد برای خودش چه آثاری به دنبال خواهد داشت؟ و اگر هوای نفس داشته باشد چه آثاری خواهد داشت؟»

وقتی در روایات فرموده‌اند که مؤمن نگاهش با نور خداست (فَاتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ محاسن/۱/۱۳۱)، و فرموده‌اند که «خداوند مؤمن را هدایت می‌کند و اداره امور او را به عهده می‌گیرد»، حالا اگر این آدم مؤمن در جامعه دینی مدیر بشود، خداوند به مراتب، بیشتر او را هدایت می‌کند و در اداره امور یاری می‌کند و تصمیم درست را به دلش می‌اندازد.

مدیری که هوای نفس نداشته باشد مسائل را با چشم الهی نگاه می‌کند و خداوند حتی در مقام گمانه‌زنی، حق را بر زبانش جاری می‌کند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ أَجْرَى الْحَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» (غررالحکم / حدیث ۱۵۷۶) مدیری که اهل هوی نیست خداوند او را از غالب خطایا و از خطایای مهم مصون خواهد کرد.

حتی یک آدم معمولی هم اگر از هوای نفس خالی باشد خداوند اداره زندگی او را به عهده خواهد گرفت. امام صادق (ع) فرمود: کسی که «حب اخلاص» داشته باشد خداوند اداره زندگی او را به دست می‌گیرد؛ مَا أَطْلِعَ عَلَى قَلْبِ عَبْدٍ فَأَعْلَمُ فِيهِ حُبَّ الْإِخْلَاصِ لِطَاعَتِي لَوْجَهِي وَابْتِغَاءِ مَرْضَاتِي إِلَّا تَوَلَّيْتُ تَقْوِيمَهُ وَسَيَّاسَتَهُ» (مصباح‌الشریعه / ص ۱۹۲) و همان‌طور که قبلاً بیان شد، خلوص در نقطه مقابل هوای نفس قرار دارد.

بارها پیش آمده است که بعضی‌ها نزد امام (ره) یا مقام معظم رهبری می‌رفتند تا به دورغ خودشان را خوب و محق جلوه دهند بلکه به پُست و مقامی برسند. این‌ها به خیال خودشان از قبل حساب همه چیز را می‌کردند که چگونه صحبت کنند تا نقطه ضعفی از خود نزد امام (ره) یا مقام معظم رهبری نشان ندهند، اما برخلاف نقشه‌ای که کشیده بودند، موقع صحبت کردن یک دفعه‌ای تُپق می‌زدند و حرف‌هایی به زبان می‌آوردند که نقشه آنها کاملاً لو می‌رود و خودشان را رسوا می‌کردند. این کار خداست که نمی‌گذارد ولی خودش به اشتباه بیفتد. خداوند آدم مؤمن را هدایت می‌کند. حالا اگر این آدم مؤمن، ولی جامعه دینی شود یا مدیر شود، خداوند حتماً او را کمک خواهد کرد.

خدا چشم و گوش و ذهن مدیر مخالف هوای نفس را از خطا مصون می‌کند / خدا مدیر هواپرست را به زمین خواهد زد

وقتی یک مدیر مخالفت با هوای نفس داشته باشد، خداوند چشم و گوش و ذهن او را از خطا مصون می‌کند. حتی در بسیاری از موارد گمانه‌زنی او عین واقعیت خواهد بود. و این کمک خداوند فقط منحصر به سطح ولایت و رهبری جامعه دینی نیست، بلکه در سطوح پایین مدیریتی نیز همین‌طور خواهد بود. مثلاً کسی که مدیر یک بخش فنی است، یک دفعه‌ای یک طرح خوب به ذهنش خطور می‌کند یا اینکه یک مشاور خوب پیدا می‌کند که

یک پیشنهاد خوب ارائه می‌دهد یا از طریق دیگری، خدا کار او را راه می‌اندازد. مدیری که مخالفت با هوای نفس دارد، خداوند «امیر» اوست و در واقع او خودش مدیریت نمی‌کند بلکه خدا مدیریت می‌کند.

اگر یک مدیری، مطابق هوای نفس خودش عمل کند و هواپرست باشد، خداوند اگر او را یک قدم جلو ببرد، در قدم دوم او را به زمین خواهد زد و خلاف نقشه‌هایی که کشیده است، توفیقات را از چنگ او در می‌آورد.

مدیری که اهل هوای نفس باشد، خداوند او را در کارهایش هدایت نمی‌کند، مشاورهای او را کنترل نمی‌کند، گزینه‌های او را رهبری نمی‌کند، گمانه‌زنی‌های خوب در ذهنش نمی‌اندازد. او نمی‌تواند از همه استعدادها استفاده کند. او فقط به ابزار و اسباب و امکاناتی که دارد اتکاء می‌کند ولی همه این اسباب، برای اداره یک گوشه از جامعه هم جوابگو نخواهند بود.

چرا بعضی‌ها می‌پرسند: «مگر ولی فقیه معصوم است؟!» / کسی که اهل مخالفت با هوای نفس باشد، خدا او را از خطا و اشتباه مصون می‌دارد

بعضی‌ها باور نمی‌کنند که خداوند ولی خودش را کمک می‌کند. اینها فکر می‌کنند دست خدا برای کمک کردن به ولی خودش، بسته است! مثلاً فکر می‌کنند برای خدا امکان ندارد یک کسی را از گناه ننگه دارد. لذا برخی می‌پرسند: «مگر ولی فقیه معصوم است؟!» اینها اگر یک مدتی بدون هوای نفس، با خدا زندگی می‌کردند، می‌دیدند که خداوند چگونه آنها را هدایت می‌کند و زندگی آنها چگونه تحت مدیریت الهی اداره می‌شود. آن وقت دیگر این سؤال برای شان پیش نمی‌آید. چون می‌فهمیدند اگر کسی اهل مخالفت با هوای نفس باشد، خداوند چطور او را کمک می‌کند و از خطا و اشتباه مصون می‌دارد.

کسانی که به آدم حسابی‌ها شک می‌کنند، لابد تا حالا آدم حسابی ندیده‌اند. و الا اگر کسی خودش آدم حسابی باشد، یا آدم حسابی دیده باشد، دیگر به آدم حسابی‌ها شک نمی‌کند و باور می‌کند که اینها در کنف حمایت خداوند قرار می‌گیرند.

کسانی که می‌گویند: «مگر ولی فقیه معصوم است?!» معلوم نیست اصلاً چقدر به معصوم معتقد هستند. اینها اگر به معصوم هم برسند، لابد بر سر درجه عصمت او دعوا می‌کنند! کما اینکه در تاریخ برخی به معصوم هم معتقد بودند، ولی باز هم گویا زیاد اطمینان نداشتند و می‌خواستند امام خودشان را امتحان کنند!

حتی اگر دنبال منافع مادی هستیم باید سراغ مدیران مخالف هوای نفس برویم

مدیری که تابع هوای نفس نباشد، خداوند پشتیبان او خواهد بود و او را در کارها و تصمیم‌گیری‌ها یاری خواهد کرد و برای کار او اثر و نتیجه خوب قرار می‌دهد. ولی مدیری که از هوای نفس تبعیت می‌کند، علی‌رغم همه امکاناتی که دارد، اثر و نتیجه کارش خوب نخواهد بود و کار مردم را خراب خواهد کرد. لذا مردم لاقبل به خاطر منافع خودشان هم نباید کسی که تابع هوای نفس است، به مدیریت و ریاست بگمارند.

اگر ما می‌خواهیم مدیران و مسئولان ما اهل تبعیت از هوای نفس نباشند، صرفاً به خاطر اعتقادات ما نیست، بلکه به خاطر منافع مادی خودمان نیز هست. حتی اگر به دنبال منافع مادی خودمان هم هستیم باز هم باید به دنبال مدیران مخالف هوای نفس باشیم.

عامل عقب ماندگی های ۳۵ ساله، شبکه مدیران بوده / خداوند نمی گذارد کار جامعه دینی با مدیر هواپرست پیش برود

جامعه ما برای گذر از این سختی ها و بحران های اقتصادی و رسیدن به اوج قله های پیروزی، هیچ کمبودی ندارد، فقط توانایی شبکه مدیران ما در طول این ۳۵ سال بوده که ما را از قله پیروزی ها عقب نگه داشته است. چون خداوند نمی گذارد با مدیر هواپرست کار جلو برود. البته تخصص هم جای خودش را دارد ولی تخصص بعد از این عامل است.

اگر مدیران ما مخالفت با هوای نفس داشته باشند، خداوند کارشان را راه می اندازد. لذا به نفع همه وزارتخانه ها است که وزرا و معاونین و مدیران آنها مخالف هوای نفس باشند، اگر این طور باشد به نفع مردم است و کار مملکت راه می افتد. و الا خدا نمی گذارد کارها درست پیش برود و علی رغم همه امکانات، کارها خراب می شود و خوب پیش نمی رود.

مثال هایی در تاریخ و در عصر ما فراوان است که یک مدیر، تا وقتی که «مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَا» بوده، کارهایش خوب پیش می رفته و از وقتی که «مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَا» نبوده کارهایش قفل شده و هر تلاشی هم برای درست کردن کارها انجام می داده، کارها درست نمی شده است. مدیری که هواپرست باشد، کارهایش خراب می شود و این به ضرر مردم است.

مدیری که مخالف هوای نفس باشد، با حداقل امکانات کارهای بزرگی انجام می دهد/کسی باور نمی کرد امام(ره) به این همه توفیقات برسد

اگر مدیر و امیری مخالف هوای نفس خودش نباشد، جدای از آثار شومی که در جامعه دارد، کار خودش هم جلو نمی رود. اصلاً خدا نمی گذارد کارش جلو برود. ولی مدیری که مخالف هوای نفس باشد، با حداقل امکانات چه کارهای بزرگی انجام می دهد! یک نمونه بارز آن، حضرت امام(ره) بود. هیچ کس باور نمی کرد امام(ره) با قیام خودش به این همه توفیقات برسد، ولی چون ایشان مخالف با هوای نفس بود خداوند به او توفیقات بزرگ داد.

برخی می گویند: «چرا غربی ها که مبارزه با نفس ندارند، جلوتر هستند؟!»

برخی می گویند: «پس چرا غربی ها که مبارزه با نفس ندارند، جلوتر هستند؟!» در حالی که واقعاً آنها جلوتر نیستند. البته بحث در این زمینه نیاز به وقت و وسیعتری دارد، و قبلاً به مناسبت هایی این بحث ها را کرده ایم، اما شما ببیند کار غربی ها در دست کیست و چه کسی بر آنها سلطه دارد؟ آیا شما حاضر هستید مثل غربی ها برده یک مشت صهیونیست جنایتکار باشید؟! آیا حاضر هستید مدیران شما مثل سران کشورهای غربی، عروسک خیمه شب بازی و نوکر صهیونیست ها و صاحبان کارتل ها و تراست های سرمایه دار جنایتکار باشند؟

ما نمی خواهیم به همین جایی برسیم که غربی ها رسیده اند؛ همان غربی هایی که با همه امکانات کشورشان، برده و نوکر یک مشت صهیونیست حقیر هستند. آیا ما حاضریم مدیران ما از تروریست های جنایتکار حمایت کنند و به آنها پول بدهند؟! هرگز حاضر نیستیم.

جلسه پنجم |

رابطه مبارزه با نفس و «کسب قدرت در جامعه»

نفی مطلق قدرت، دو فاجعه عظیم انسانی در پی دارد
اینکه «قدرت، تظهيرکننده است» یک اصل تربیتی برای تربیت فرزند است
کسی که دنبال خودسازی است ولی به سیاست کاری ندارد، خودش را فریب داده

فلسفه سیاسی شدن یک مؤمن، مبارزه با کسانی است که هوای نفس خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند

وقتی جامعه بشری شکل گرفت و افراد دور هم جمع شدند، غیر از مبارزه تک تک افراد با هوای نفس خودشان مسأله دیگری هم پدید می‌آید؛ اینکه افراد باید یک مبارزه دیگر را هم شروع کنند و این مبارزه جدید، مبارزه با هوای نفس کسانی است که می‌خواهند بر دیگران سلطه پیدا کنند، یا کسانی که با هوای نفس خودشان می‌خواهند زندگی یا بندگی دیگران را تحت تأثیر قرار دهند. در این صورت نه تنها هر کسی باید با هوای نفس خودش مبارزه کند، بلکه باید یک انرژی دیگر هم صرف کند تا با کسانی که می‌خواهند هوای نفس خودشان را بر او تحمیل کنند نیز مبارزه کند. این فلسفه سیاسی شدن یک عنصر مؤمن و یک نیروی انقلابی محسوب می‌شود؛ چاره‌ای هم نیست و نمی‌شود از این مبارزه فرار کرد.

همان طور که در زندگی فردی از مبارزه با هوای نفس نمی‌توان فرار کرد، در اجتماع هم از مبارزه با کسانی که می‌خواهند هوای نفس خود را بر دیگران مسلط کنند نمی‌توان فرار کرد. این مبارزه هم برای خودش اصول و

روش‌هایی دارد. ابتدا باید این پدیده را شناخت و اهمیت آن را دید. بعد باید به این پرداخت که ما در مواجهه با هوای نفس افراد سلطه طلب، قدرت طلب، مقام طلب یا صاحب مقام چگونه باید برخورد کنیم؟

پیامبر(ص): جامعه نیاز به مدیر دارد؛ چه صالح و چه فاسد

در این قسمت از بحث، می‌خواهیم پدیده مبارزه با هوای نفس دیگران را یک مقدار بهتر بشناسیم و برخی از نکات مهم در این باره را بیان کنیم تا بفهمیم که در این میدان چگونه باید عمل کنیم؟

وقتی جامعه بشری شکل می‌گیرد و آدم‌ها دور هم جمع می‌شوند، طبیعتاً یک عده‌ای قدرتمند می‌شوند و یک عده‌ای رئیس و مدیر می‌شوند که این مسأله اجتناب‌ناپذیر است. چون از یک طرف استعداد آدم‌ها با همدیگر فرق می‌کند لذا همه نمی‌توانند مدیر شوند، و از طرف دیگر اصلاً نمی‌شود همه مدیر بشوند، و همچنین نمی‌شود کسی مدیر نشود؛ چون برای اداره جامعه نیاز به مدیر است.

این مدیریت چه از طریق دیکتاتوری به دست آمده باشد، چه از طریق دموکراسی، چه به امر خدا باشد و چه با انتخاب مردم، بالاخره مدیریت برای جامعه بشری یک امر لازم است. پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «جامعه نیاز به مدیر دارد؛ چه آدم صالحی باشد و چه آدم فاسدی باشد؛ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ إِمَامٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (عوالی اللثالی ۱/۳۷) بالاخره بدون مدیر نمی‌شود جامعه را اداره کرد. خود مردم هم این را قبول دارند که وقتی می‌خواهند با همدیگر زندگی کنند، باید بین خودشان یک کسی را رئیس کنند.

حتی خوارج هم که می‌گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و منظورشان این بود که «فقط خدا رئیس است و هیچ کسی غیر از خدا نباید رئیس باشد»، وقتی تصمیم گرفتند در مقابل امیرالمؤمنین(ع) بجنگند، پیش خودشان قرار گذاشتند یک کسی را به عنوان رئیس انتخاب کنند. البته یک نفر از میان آنها که کمی ساده‌تر بود، گفت: مگر بنا نبود کسی رئیس نباشد؟! آنها به حرف او توجهی نکردند و گفتند: بدون رئیس که نمی‌شود! و برای خودشان رئیس انتخاب کردند (... فلولوا امرکم رجلاً منکم فانه لا بد لکم من عماد و سناد و رایه تحفون بها و ترجعون الیها؛ تاریخ طبری ۵/۷۵) (امیرالمؤمنین(ع) هم درباره این شعار خوارج می‌فرماید: «بله حق حاکمیت از آن خداست ولی خوارج از شعار خود هدف دیگری دارند و آن اینکه اصلاً در جامعه نباید حکومتی باشد در حالی که برای مردم وجود حاکم؛ خواه نیکوکار و خواه بدکار، ضروری است؛ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه / خطبه ۴۰))

به دلایل مختلف در جامعه نمی‌شود از قدرت و مقام و مدیریت اجتناب کرد. وقتی شما یک جمعی را کنار هم قرار دادید باید یک کسی رئیس باشد. حتی در آداب اسلامی آمده است که وقتی سه نفر از شما خواستید به سفر بروید، یک نفر را به عنوان رئیس قرار دهید (رسول خدا(ص): إِذَا كَانَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ؛ کنز العمال / ۱۷۵۰) اسلام عزیزی که در همه مسائل، دقیقترین راه حل‌ها را ارائه می‌دهد، می‌فرماید حتی برای یک جمع سه نفره هم رئیس بگذارید. اصلاً خود همین، یک نوع تمرین مدیریت است.

مدیریت، اجتناب‌ناپذیر است / از قدرت که لازمه مدیریت است نمی‌شود اجتناب کرد

نه تنها به صورت طبیعی نمی‌شود از مدیریت و قدرت اجتناب کرد، بلکه به عنوان یکی از محل‌های رشد و آزمایش معرفی شده است. همچنان که در مورد مال گفته شده است. مدیریت و قدرت را باید تمرین کرد تا به یک فضای سالمی در جامعه برسیم و افرادی را داشته باشیم که رئیس شدن را تمرین کرده باشند و از ریاست خودشان سوء

استفاده نکرده باشند.

ما از نفس وجود قدرت که لازمه مدیریت است نمی‌توانیم اجتناب کنیم. هم بعضی‌ها قوی‌تر از بقیه هستند، هم اینکه اگر کسی هم قوی‌تر نباشد، بالاخره ما باید با حمایت خودمان یک کسی را قوی‌تر قرار دهیم تا بتواند امور جامعه را اداره کند و الا زندگی ما پیش نخواهد رفت.

از سوی دیگر نه تنها ما به داشتن رئیس مجبور هستیم، بلکه ریاست آن قدر مشتاق و خواهان دارد که دیگر نوبت به این نمی‌رسد که ما به اجتناب ناپذیر بودن ریاست توجه کنیم. چون یکی از خواهش‌های عمیق و سنگین نفس این است که انسان دوست دارد بر انسان‌های دیگر سلطه و غلبه پیدا کند.

نفی مطلق قدرت، دو فاجعه عظیم انسانی در پی دارد / «مقام» بد نیست، «حب مقام» بد است

درست است که حب مقام و میل به قدرتمند شدن و ریاست بر انسان‌های دیگر چیز بدی است و هوای نفس محسوب می‌شود، منتها اگر ما به همه انسان‌ها خصوصاً انسان‌های خوب بگوییم که از قدرت و مقام کناره‌گیری کنید، لااقل دو آسیب مهم دارد و دو فاجعه عظیم ملی و انسانی رخ می‌دهد:

۱- اگر ما بیش از اندازه بر بد بودن «مقام» و حتی حب مقام تاکید کنیم و جوانب و ظرافت‌های مسأله را مراعات نکنیم، نتیجه این می‌شود که آدم‌های خوب از مقام و قدرت، فاصله می‌گیرند و آدم‌های قدرت طلب - که اهل مبارزه با هوای نفس نیستند - به سراغ مقام می‌روند. در نتیجه، قدرت همیشه در دست آدم‌های بد قرار می‌گیرد، چون ما آدم‌های خوب را از قدرت نهی کرده‌ایم. در حالی که اتفاقاً قدرت باید به دست آدم‌های خوب بیفتد نه آدم‌های بد. اینکه «حب مقام» چیز بدی است معنایش این نیست که «مقام» مطلقاً چیز بد و ناپاکی است. می‌شود قدرت و مقام را دوست نداشت ولی به سراغ آن رفت. همانطور که می‌شود مال را دوست نداشت ولی به سراغ آن رفت.

۲- عموم مردم که دستشان به مقام و قدرت نمی‌رسد اگر مدام به آنها بگوییم که «حب مقام» چیز بدی است، دیگر روی خود را از موضوع مقام و قدرت برمی‌گردانند و به زندگی شخصی خودشان مشغول می‌شوند. و فاجعه دوم رخ می‌دهد و آن این است که عموم مردم از ساز و کار قدرت خبر نخواهند داشت. چون اصلاً توجهی به قدرت ندارند و قدرت را نمی‌شناسند، لذا تعامل قدرتمندان با یکدیگر را درک نمی‌کنند و ترفندهای قدرت طلب‌های فاسد را متوجه نمی‌شوند و از مافیای قدرت سر در نمی‌آورند. در حالی که مردم نباید این قدر ساده باشند که از این مسائل سر در نیاورند. مردم باید هوشمند باشند و بدانند در رأس قدرت چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. لذا اول باید ضمن جلوگیری از این آسیب‌ها، بگوییم که «حب مقام» چیز بدی است.

کسانی که عادت دارند فقط امام مظلوم را دوست داشته باشند، با امام مقتدر مشکل پیدا می‌کنند

اینکه ما قدرت و مقام را مطلقاً چیز بدی بدانیم، آسیب‌ها و نتایج شوم دیگری نیز دارد. مثلاً یکی دیگر از نتایجش این است که هر کسی قدرت داشته باشد، مردم او را زیاد آدم خوبی نمی‌دانند. در این صورت، وقتی آقا امام زمان (ع) تشریف آوردند، برای این افراد مشکل ایجاد می‌شود. چون حضرت دیگر «امام مظلوم» نخواهند بود، بلکه «امام مقتدر» خواهند بود. لذا کسانی که عادت دارند فقط امام مظلوم را دوست داشته باشند، با این امام مقتدر مشکل پیدا می‌کنند و نمی‌توانند چنین امامی را دوست داشته باشند.

بعضی‌ها مظلوم پرست هستند. مثلاً تا وقتی که امیرالمؤمنین (ع) در رأس قدرت بود، ایشان را دوست نداشتند. اما وقتی شهید شد و فرزندان او را هم مظلومانه به شهادت رساندند، محبت ایشان در دل‌ها رواج پیدا کرد.

بحث ما درباره لزوم مبارزه با قدرت طلبی یا حبّ مقام به عنوان یک هوای نفس و لزوم مبارزه با کسانی است که می‌خواهند هوای نفس خود را بر دیگران تحمیل کنند. اما باید مراقب آسیب‌های این بحث هم باشیم و یک وقت علیه اصل مقام و قدرت در جامعه، مطلق‌گویی نکنیم.

گاهی متدینین وظیفه دارند به سمت مقام و قدرت حرکت کنند؛ همانند انبیاء / وقتی انبیاء به مردم می‌گفتند «از من اطاعت کنید» متهم به حبّ مقام می‌شدند

باید توجه کنیم که اساساً گاهی اوقات متدینین وظیفه دارند به سمت مقام و قدرت حرکت کنند، همانطور که گاهی اوقات وظیفه کسب ثروت برای خدمت به معنویت را دارند. البته در اغلب موارد، کسانی که بر این مسأله تأکید می‌کنند، پیش مردم آدم بدی تلقی خواهند شد. کما اینکه انبیاء الهی سر همین موضوع آدم‌های بد تلقی می‌شدند؛ چون گفته می‌شد: اینها (پیامبران) حبّ مقام دارند و می‌خواهند بر مردم برتری و تفوّق پیدا کنند (ما هذا الاّ بشرٌ مثلکم یریدُ أن یتفَضَّلَ علیکم؛ مؤمنون / ۲۴) از سوی دیگر، انبیاء الهی هم وظیفه داشتند به مردم بگویند: «باید از من اطاعت کنید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ... و همین بود که خیلی‌ها نمی‌توانستند بپذیرند و تحمل کنند. چون اطاعت از انبیاء برای شان سنگین بود و بر آنها فشار روانی وارد می‌کرد. آنها اکثراً با پیام انبیاء مشکلی نداشتند، بلکه با بحث اطاعت از انبیاء مشکل داشتند.

امیرالمؤمنین علی (ع) درباره آیه «آن سرای واپسین را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان برتری و تباهی در زمین نیستند و فرجام از آن پرهیزگاران است». فرمود: این آیه درباره زمام داران دادگرو فروتن و دیگر قدرتمندان در میان مردم نازل شده است. (الإمام علیّ علیه السلام. فی قوله تعالی: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳): نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ وَ التَّوَّاعِعِ مِنَ الْوَلَاةِ ، وَ أَهْلِ الْقُدْرَةِ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ؛ کنز العمال / ۳۶۵۳۸)

ما نباید به طور مطلق با داشتن مقام و قدرتمند شدن آدم‌ها مخالفت کنیم، بلکه باید علیه هوای نفس کسانی مبارزه کنیم که می‌خواهند هوای نفس خود را با سلطه و ظلم بر دیگران ارضاء کنند. همچنان‌که در بحث مبارزه با هوای نفس فردی وقتی می‌خواستیم علیه هوای نفس‌هایی از جنس راحت طلبی و شهوت طلبی اقدام کنیم، بنا نداشتیم راحتی و شهوت را به طور مطلق از بین ببریم. اتفاقاً می‌گفتیم: «شما نباید با حسادت و حسرت و... راحتی خودتان را از بین ببرید» و می‌گفتیم: «با ایمان و توکل بر خدا، برای خودتان راحتی بیاورید» همچنین شما باید برخی از شهوات خودتان را تأمین کنید. نه تنها آن جایی که خداوند واجب یا مستحب کرده است، بلکه آن جاهایی که خداوند مباح کرده است.

ما وظیفه داریم قدرت قدرتمندان سالم و خوب را حفظ کنیم / نصیحت ولی امر، به معنای خیرخواهی اوست نه انتقاد از او

اگر ما از این واقعیت غفلت کنیم، آدم‌های خدانشناس وقتی ببینند یک آدم خوب زمینه جلب اعتماد مردم را دارد، او را تخریب می‌کنند تا به مقام و مسئولیت نرسد. به عنوان مثال، شما اگر روزنامه‌ها را با دقت بررسی کنید، خواهید دید که نزدیک انتخابات‌های مختلف، جریان‌های سیاسی که اهل بی‌ادبی هستند، شروع می‌کنند به

تخریب اعتماد مردم به آدم‌های خوبی که ممکن است رأی بیاورند. اینها به هر قیمتی دنبال نیفتادن مقام در دست آدم‌های خوب هستند.

ما حتی وظیفه داریم قدرت قدرتمندان سالم و خوب را حفظ کنیم. الان که ولی امر مسلمین، قدرت دارد، ما باید قدرت او را حفظ کنیم، چرا که در روایت فرموده‌اند، خیرخواهی و حمایت و دلسوزی کردن برای ائمه مسلمین لازم است (پیامبر اکرم (ص): ... النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ؛ کافی / ۱ / ۴۰۳) بعضی‌ها این «نصیحه» را به معنای «انتقاد» گرفته‌اند که نشان می‌دهد معنای آن را درست نفهمیده‌اند. البته شاید یکی از شاخه‌های دلسوزی کردن، بیان کردن اشکالاتی باشد که به نظرمان می‌آید، ولی نه اینکه پشت سر او بگوییم، این خیرخواهی نیست، تخریب است. اگر اشکالی داریم، به خود او باید گفته شود. دلسوزی در پشت سر، به این است که انسان از او حمایت کند.

نفس قدرت و مقام چیز بدی نیست و انبیاء الهی همه آمده‌اند که قدرت و مقام را به دست بگیرند. خداوند می‌فرماید: «ما هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر اینکه باید فرمانده باشد؛ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء / ۶۴) پیغمبر نباید مظلوم و غریب در یک گوشه‌ای بنشیند و فقط مردم را موعظه کند؛ پیغمبر باید فرمانده باشد. پیغمبران باید مدیران جامعه باشند و قدرت مطلق الهی در دست‌شان باشد. شما فکر می‌کنید اگر انبیاء الهی مثل اساتید اخلاق رفتار می‌کردند و فقط مردم را موعظه می‌کردند و کاری به قدرت و ریاست نداشتند، دشمن پیدا می‌کردند و کسی آنها را به قتل می‌رساند؟!!

اگر نسبت به هوای نفس صاحبان قدرت، بی تفاوت باشید اثر همه مبارزه با نفس‌های فردی شما هم از بین می‌رود

انسان از یک سو، باید از اینکه به عنوان هوای نفس به سوی قدرت و مقام برود، پرهیز کند. از سوی دیگر انسان وظیفه دارد برای حفظ قدرت و مقام سالم، در جامعه تلاش کند. انسان باید نسبت به قدرت و مقام، حساس باشد و الا اگر شما نسبت به هوای نفس صاحبان قدرت، بی تفاوت باشید آن وقت اثر همه مبارزه با نفس‌های فردی شما هم از بین می‌رود.

کسی که خودش مبارزه با هوای نفس داشته باشد، ولی نسبت به کسانی که هوای نفس خود را بر او مسلط کرده‌اند بی تفاوت باشد، اثر مبارزه با هوای نفسی که در زندگی فردی خود داشته، از بین می‌رود، و آخرش هم در جهنم و در کنار کسانی قرار می‌گیرد که نه تنها در زندگی فردی خودشان مبارزه با هوای نفس نداشته‌اند بلکه به صورت اجتماعی هم هوای نفس خود را بر دیگران غلبه می‌دادند.

کسی که دنبال خودسازی است ولی به سیاست کاری ندارد، خودش را فریب داده

پیرمرد عابدی از بنی اسرائیلی مشغول نماز و عبادت و راز و نیاز بود، وقتی دید دو بچه یک خروس را آزار می‌دهند، بی‌اعتنایی کرد و به عبادتش ادامه داد، و خداوند بر او عذاب نازل کرد و دستور فرمود که تا ابد در جهنم باشد؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ رَجُلٌ شَيْخٌ نَاسِكٌ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَبَيَّنَّا هُوَ يُصَلِّي وَ هُوَ فِي عِبَادَتِهِ إِذْ بَصَرَ بِغُلَامَيْنِ صَبِيَّيْنِ إِذْ أَخَذَا دِيكًا وَ هُمَا يَنْتِفَانِ رِيْشَهُ فَأَقْبَلَ عَلَى مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ وَ لَمْ يَنْتَهَهُمَا عَنْ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ الْأَرْضِ أَنْ سِيخِي بَعْدِي فَسَاحَتْ بِهِ الْأَرْضُ وَ هُوَ يَهْوِي فِي الدُّرْدُورِ أَبَدَ الْأَبَدِيْنَ وَ دَهَرَ الدَّاهِرِيْنَ؛ امالی طوسی / ۶۶۹) خداوند که از عابدی که نسبت به تسلط ظالمانه دو بچه بر یک خروس بی تفاوت است نمی‌گذرد، آیا از کسی که نسبت به هواپرستانی که می‌خواهند بر مردم تسلط پیدا کنند، می‌گذرد؟!!

شما نمی‌توانید فقط با هوای نفس خودتان مبارزه کنید و با هوای نفس هواپرستانی که می‌خواهند بر مردم سلطه

پیدا کنند، مبارزه نکنید. این دو مبارزه عین همدیگر است. اگر با آن هواپرستان مبارزه نکنید، به صلاح نخواهید رسید. خدا که آدم صالح را به عذاب جهنم گرفتار نمی‌کند. پس آن کسی که دنبال خودسازی رفته ولی به سیاست و جامعه کاری ندارد، اشتباه می‌کند که فکر می‌کند آدم خوبی شده است؛ او دارد خودش را فریب می‌دهد.

کسی که ظاهراً دنبال خودسازی و اصلاح نفس است ولی به هواپرستان و سلطه‌طلبان کاری ندارد، یا دروغ می‌گوید که دارد خودش را اصلاح می‌کند، یا اینکه دارد خودش را فریب می‌دهد.

انقلابی و سیاسی شدن، لازمه مؤمن بودن است / نمونه‌ای از حساسیت آقای بهجت (ره) نسبت به وضعیت مردم مظلوم منطقه

خداوند از ما خواسته است که هم با هوای نفس خودمان مبارزه کنیم و هم با هوای نفس دیگرانی که می‌خواهند بر ما سلطه پیدا کنند. انقلابی و سیاسی شدن، لازمه مؤمن بودن است. پس این طور نیست که به دلیل ذائقه روحی، انقلابی شویم بلکه از سر وظیفه الهی است. آفاضله آیت‌الله بهجت (ره) می‌فرمود: نباید تصور کنید ایشان فقط مشغول مناجات بوده و نسبت به مسائل اجتماعی بی‌تفاوت بودند. اتفاقاً ایشان نسبت به اتفاقات جامعه و منطقه بسیار حساس بودند. مثلاً در ابتدای جنگ قبلی غزه، فرموده بودند هر کسی هر کمکی که می‌تواند باید برای مردم غزه انجام دهد. یا وقتی خبری از یک انفجار در عراق منتشر می‌شد، آقای بهجت (ره) واقعاً حال‌شان تغییر می‌کرد و ناراحت و متأثر می‌شدند و این در رفتار ایشان کاملاً مشهود بود. این‌ها نشان‌دهنده حساسیت فوق‌العاده ایشان نسبت به امور مسلمین است.

ما دو تا هوای نفس داریم که باید با آنها مبارزه کنیم: یکی هوای نفس خودمان و یکی هم هوای نفس دیگرانی که در جامعه می‌خواهند هوای نفس خود را بر دیگران تحمیل کنند. و در میان کسانی که هوای نفس خود را به دیگران تحمیل می‌کنند، به طور مشخص داریم در مقوله حبّ مقام و قدرت طلبی و جاه‌طلبی صحبت می‌کنیم؛ نه برخی از آن هواپرستانی که در خیابان گناه شخصی می‌کنند. درباره این‌ها باید جداگانه صحبت کرد.

می‌گویند «قدرت فسادآور است» در حالی که قدرت می‌تواند فساد را از بین ببرد

باید توجه کنیم که ضدیت با قدرت و مقام نباید یک مسأله مطلق باشد. لذا در این جا یک مقدار درباره خوبی قدرت صحبت می‌کنیم. مثلاً مشهور شده است که می‌گویند: «قدرت فساد آور است» ولی اتفاقاً قدرت می‌تواند فساد را هم از بین ببرد.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «وقتی قدرت زیاد شود، شهوت کم می‌شود؛ إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدَرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ» (نهج‌البلاغه / حکمت ۲۴۲) وقتی انسان در جهات مختلف قدرتمند شد (که یکی از آن جهات، قدرت اجتماعی است) انتظار می‌رود که شهوت او کاهش پیدا کند.

وقتی انسان به قدرت و مقام می‌رسد، باید شهوات او ضعیف شود. انسان تا وقتی مقام ندارد، ممکن است یک سری شهوات او را اذیت کند، مثلاً شهوت تجمل، خوش خوراکی و... اما وقتی صاحب مقام شد، انتظار داریم از این شهوات پاک شود. به عنوان مثال کسی که قبلاً از ماشین آخرین مدل خوشش می‌آمد، وقتی به قدرت و مقام رسید، انتظار می‌رود دیگر این شهوت را نداشته باشد. چون با آمدن قدرت، شهوات از دل انسان می‌رود. این اصل مهم، انتظار ما را از مدیران و افراد قدرتمند جامعه بالا می‌برد.

کسی که مقام دارد، طبیعی است که آدم پاکی بشود. لذا کسی که مقام داشت ولی پاک نشد، باید گفت: «تو دیگر کی هستی؟! با اینکه به مقام هم رسیده‌ای، باز دست از شهوت بر نمی‌داری؟!» لذا مسئولین مراقب باشند، اگر نسبت به زمانی که مسئول نبودند، نورانی‌تر نشوند، باید بدانند که واقعاً مسأله‌دار هستند.

اینکه «قدرت، تطهیرکننده است» یک اصل تربیتی برای تربیت فرزند است

این اشتباه است که بگوییم: «چون قدرت فساد می‌آورد، لذا یک مقدار فساد در مدیران، مجاز است!» اتفاقاً برعکس است؛ یعنی قدرت، انسان را از فساد دور می‌کند. ما نه تنها به قدرت و مقام، به طور مطلق نگاه منفی نداریم، بلکه می‌گوییم: قدرت تطهیرکننده است.

این کلام امیرالمؤمنین (ع) یک اصل تربیتی است. در مسیر تربیت فرزند، اگر از ۱۴ سالگی به بعد، پدر و مادر مشاور باشند و دیگر به او دستور ندهند، به این معناست که به فرزند خود قدرت داده‌اند و قدرت او را به رسمیت شناخته‌اند و همین قدرت‌دادن، اثر پاک‌کنندگی دارد.

برخی از حقوق‌دان‌ها که خیلی غصه قدرت مردها بر زن‌ها را می‌خورند، وضع جهان را نمی‌بینند

برخی از حقوق‌دان‌ها هستند که خیلی غصه قدرت مردها بر زن‌ها را می‌خورند. می‌گویند: قوانین اسلامی، تبعیض‌آمیز هستند چون قوانین حقوقی اسلام قدرت مرد را بر زن غلبه می‌دهد و این تبعیض است! بعد می‌گویند که ما باید این قدرت را کنترل کنیم. لذا می‌آیند و به انحاء مختلف از قدرت مرد می‌کاهند و به زن قدرت می‌دهند تا یک تناسبی برقرار شود.

شما به تجربه بین المللی نگاه کنید؛ حالا که از قدرت مردها کاسته‌اند و به زن‌ها قدرت داده‌اند، آیا مردها دست از فساد و ظلم نسبت به زن‌ها برداشته‌اند؟! نه تنها این طور نشده بلکه می‌بینید در غرب فساد از در و دیوار بالا می‌رود. قدیم‌ها در غرب چون قدرت مردها بیشتر بود، به زن‌ها ظلم می‌کردند؛ آیا الان دیگر ظلم نمی‌کنند؟ الان که وضعیت بدتر شده است!

متأسفانه الان یک عالم دینی با افتخار می‌گوید: «من سال‌ها پیش (اوایل انقلاب) فلان قانون را از قوانین فرانسه و انگلستان برداشت کردم و با اصرار فراوان آن را به تصویب مجلس رساندم؛ قانونی که قدرت مرد را بر زن، کم می‌کند.» ایشان باید بروند و ببینند که از وقتی این قانون به تصویب رسیده است، چقدر آمار طلاق، افزایش پیدا کرده است! آیا آمار طلاق و فساد بهتر شده یا بدتر شده است؟!

باید برای کسانی که از قدرت خود سوء استفاده می‌کنند فکری کرد، نه اینکه به طور مطلق علیه قدرت قیام کرد

درست است که قدرت نابه‌جا فساد می‌آورد ولی قدرت به‌جا انسان را تطهیر خواهد کرد. اگر قدرت در جای خودش قرار بگیرد و به شایستگی به فردی داده شود، تطهیرکننده خواهد بود. و این را اسلام تشخیص می‌دهد که کدام قدرت را به زن بدهد و کدام قدرت را به مرد بدهد. خداوند هم یک قدرت‌هایی را به زن داده است و یک قدرت‌هایی را به مرد داده است. هر دو اگر از قدرت‌های خودشان درست استفاده کنند، تعادل برقرار خواهد شد. نه اینکه قدرتی که برای مرد است از او بگیرد و به زن بدهد که در این صورت هر دوی آنها را فاسد کرده‌اید.

قدرت تطهیرکننده است. البته وقتی خداوند به کسی قدرت و اختیار می‌دهد، او نباید ظلم کند. بله! کسانی هم

هستند که از این قدرت و اختیار سوء استفاده می‌کنند باید برای آنها یک فکری کرد، ولی نباید کلاً علیه قدرت قیام کرد. گویا بخشی از علم حقوق رسالت خودش را در این می‌بیند که کلاً علیه قدرت قیام کند، چون می‌گوید: قدرت عامل ظلم است! در حالی که قدرت به طور مطلق عامل ظلم نیست، بلکه خیلی از اوقات عامل تطهیر است.

جلسه ششم |

هوای نفس؛ ریشه برخی دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی

عوامانه است که به اختلاف نظر سیاسیون بپردازیم ولی به ریشه نظرات آنها نپردازیم طبق روایات، آنچه درباره مسئولین اهمیت دارد مخالفت با هوای نفس است

بسیاری از اختلاف نظرهای مدیران و مسئولین ناشی از هوای نفس است / عوامانه است که به اختلاف نظر سیاسیون بپردازیم ولی به ریشه نظرات آنها نپردازیم

یکی از گفتگوهای که در جامعه ما جاری است این است که معمولاً درباره دیدگاه‌های مدیران و سیاستمداران جامعه بحث می‌شود و حتی به این دیدگاه‌های مختلف رأی داده می‌شود و اداره جامعه به مسئولینی که دیدگاه خاصی دارند، سپرده می‌شود. البته نفس این کار خوب است ولی آیا واقعاً انسان‌ها می‌توانند این قدر با هم اختلاف نظر پیدا کنند؟ در پاسخ باید گفت که همیشه این‌گونه نیست. لاقلاً بخشی از اختلاف نظرها و یا برخی از دیدگاه‌ها ناشی از اهواء نفسانی انسان‌هاست.

نه اینکه مسئولین یا سیاسیون نباید نظرات گوناگون داشته باشند، و نه اینکه اگر نظرات گوناگونی داشتند این نظرات مختلف را بیان نکنند، و مردم از بین دیدگاه‌های مختلف، دیدگاه مقبول خودشان را انتخاب نکنند، همه اینها می‌تواند باشد، اما در این میان باید گفت: بخش عمده‌ای از این اختلاف نظرها یا لاقلاً بخشی از این اختلاف نظرها، ناشی از اهواء نفسانی است. یعنی وقتی اختلاف نظر وجود داشت، یا هر دو طرف دچار هوای نفس هستند

یا لاقلاً یکی از دو طرف. لذا عوامانه است که ما به موضوع اختلاف نظر سیاسیون بپردازیم، ولی به ریشه‌های نظرات آنها نپردازیم.

حضرت امام (ره) می‌فرمود: «اختلاف ریشه‌اش از حب نفس است. هر کس خیال می‌کند که من برای خدا این آقا را باهاش اختلاف می‌کنم، یک وقت درست بنشیند در نفس خودش فکر کند ببیند ریشه کجاست؟» (صحیفه امام/ ۱۶/۱۸) و می‌فرمود: «... یک چیز مهم دیگر هم ممکن است موجب اختلاف گردد- که همه باید از شر آن به خدا پناه ببریم- که آن حب نفس است که این دیگر این جریان و آن جریان نمی‌شناسد. رئیس جمهور و رئیس مجلس و نخست وزیر، وکیل، وزیر و قاضی و... نمی‌شناسد و تنها یک راه برای مبارزه با آن وجود دارد و آن ریاضت است.» (صحیفه امام/ ۲۱/۱۷۹)

بسیاری از دیدگاه‌ها ناشی از تمایلات نفسانی است / هوای نفس افراد، آنها را به تئوریزه کردن اهواء نفسانی وادار می‌کند

وقتی می‌گوییم اختلاف نظرها «غالباً» ناشی از حب نفس است برای این است که یک جایی هم برای اختلاف نظرهای ناشی از مسائل تخصصی و فنی باقی بگذاریم - و الا می‌گفتیم همه اختلاف نظرها ناشی از حب نفس است - یعنی در مواردی که مسأله کاملاً تخصصی است و دو تشخیص فنی وجود دارد مانند اختلاف نظر دو مرجع تقلید. این دسته از اختلاف نظرها بین مدیران و سیاسیون، طبیعی است. تبادل افکار و تعاطی نظرها هم باید باشد. انتخاب بین آنها هم باید توسط مردم آزادانه صورت بگیرد. در فضای جامعه هم باید گفتگوها صورت بگیرد. ولی در کنارش باید گفت: بسیاری از دیدگاه‌ها ناشی از تمایلات افراد است و این هوای نفس است که افراد را به تئوریزه کردن اهواء نفسانی وادار می‌کند.

به جای هر نوع توصیه‌ای به صلح و سازش مسئولین با یکدیگر، و به جای هر نوع توصیه‌ای به اینکه مسئولین به نظرات کارشناسی مراجعه کنند و این نظرات را بپذیرند، و به جای هر نوع توصیه‌ای برای نظارت بر رفتار مسئولان و به جای هر نوع توصیه‌ای برای کنترل دیدگاه‌های غلط و حرکت‌های اجتماعی گسترده برای افشای یک دیدگاه نادرست، باید این سخن را جا بیندازیم که «اساساً سیاستمداران و مدیران جامعه باید اهل مبارزه با هوای نفس باشند؛ چون اگر آنها اهل مبارزه با هوای نفس نباشند، دیگر شما نمی‌توانید بقیه مسائل - فوق‌الذکر - را کنترل کنید.»

اگر اهالی سیاست آلوده به هوای نفس باشند، با دیدگاه‌های ناشی از هوای نفس خود، جامعه را آلوده می‌کنند

کسی که وارد عرصه سیاست می‌شود - اعم از سیاستمداران و افراد رسانه‌ای و روشنفکران و اندیشمندان - اگر دچار هوای نفس باشد، طبیعتاً دیدگاه ناشی از هوای نفس خود را پیدا می‌کند و آن را تئوریزه می‌کند و تا شما بخواهید جواب آن را بدهید، دیگر کار از کار گذشته است چون او همه اوضاع را به هم ریخته و خیلی‌ها را به اغواء کشانده و افکار عمومی را منحرف کرده و در مقام عمل هم خیلی از اجرای سیاست‌ها را به اشتباه انجام داده است. مثل یک دیوانه‌ای که سنگی در چاه بیندازد و چهل عاقل نتوانند آن را در بیاورند.

ما باید این بحث را مطرح کنیم که: «اگر اهالی سیاست و مدیران جامعه اهل هوای نفس باشند طبیعتاً در اثر این هوای نفس دیدگاه‌های غلطی پیدا می‌کنند که این دیدگاه‌ها را وارد جامعه کرده و جامعه را با این دیدگاه‌ها آلوده می‌کنند.» این مسأله، هم مربوط به سیاستمدارانی است که در قدرت هستند و هم کسانی که در قدرت نیستند

و در مقام نقد مدیران قرار دارند. آنها با اهواء نفسانی خودشان دیدگاه‌های غلطی تولید می‌کنند که مردم به این سادگی نمی‌توانند به غلط بودن آن دیدگاه‌ها پی ببرند. و با این دیدگاه‌ها جامعه را به فساد و تباهی می‌کشانند.

يك پزشك قبل از ورود به اتاق عمل جراحی باید دست خود را استریل کند، و يك آشپز هم قبل از پختن غذا باید نکات بهداشتی را رعایت کند و از آلودگی‌ها پاك شود. نمی‌توان گفت: «لازم نیست آنها نکات بهداشتی را رعایت کنند، اگر آنها آلودگی داشتند و مشکلی برای مردم پیش آمد، بعداً با دارو و بیمارستان، مشکل را حل می‌کنیم!»

اگر کسی که وارد عرصه فعالیت سیاسی می‌شود، اهل هوای نفس باشد، در اثر این آلودگی از خودش دیدگاه‌هایی منتشر خواهد کرد که مردم را اسیر و گرفتار این دیدگاه‌ها کرده و ذهن مردم را خراب خواهد کرد. چنین کسی اگر وارد مجلس شورای اسلامی شود، قوانین را فاسد می‌کند و اگر وارد عرصه مدیریت‌های دولتی شود، آنجا فاسد خواهد کرد.

سه خصلت مورد نیاز برای مسئولین جامعه

امام محمد باقر(ع) می‌فرماید: «امامت درست نمی‌شود(صلاح نیست امامت در دست کسی قرار بگیرد) مگر اینکه آن فرد دارای سه خصلت باشد: ۱- ورعی داشته باشد که او را از حرام باز دارد؛ إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ الْمَحَارِمِ» (خصال ۱/۱۱۶)

ورع یعنی مخالفت با هوای نفسی که انسان را می‌خواهد به حرام بکشاند. بعضی‌ها -که تقوا را لازمه مدیریت نمی‌دانند- می‌گویند: «ما مدیریتش را می‌خواهیم، به ورع او کاری نداریم!» در حالی که اگر يك مدیر، اهل ورع نباشد، مدیریتش را در خدمت هوای نفسش قرار می‌دهد. ممکن است حتی چیزی هم برای خودش بر ندارد، ولی هوای نفسش باعث می‌شود دیدگاه و اندیشه غلط تولید کند و هوای نفس خود را تئوریزه کند. مثلاً چنین کسی اگر اهل جهاد نباشد، تئوری‌های ضد جهاد از خودش تولید می‌کند. یا وقتی که جای صلح نیست، صلح را تئوریزه می‌کند و در شرایطی که جای صلح نیست، هوای نفسش او را به سمت صلح می‌کشاند. یا بالعکس. لذا نمی‌شود به دیدگاه کسانی که اهل ورع نیستند، اعتماد کرد.

حضرت ویژگی دوم -برای مدیر جامعه- را چنین بیان می‌فرماید: «۲- باید حلمی داشته باشد که مالک غضب خود باشد؛ وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ» (همان) نمی‌شود کسانی را وارد عرصه سیاست کنیم که مالک غضب خودشان نیستند. مالک غضب بودن هم يك وجه دیگر از مبارزه با هوای نفس است.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، مبارزه با هوای نفس دو وجه دارد: اولاً وقتی در معرض جاذبه دنیا قرار گرفت، بتواند خودداری کند و به سمت آن نرود. یعنی وقتی امر خدا آمد، بتواند برخلاف هوای نفس خودش، امر خدا را اطاعت کند. (همان ویژگی اول یعنی ورع) ثانیاً وقتی در موقعیت و شرایط سخت قرار گرفت بتواند برخلاف هوای نفس خودش، آن را تحمل کند. خلاصه اینکه در او امر تکوینی و تشریحی خداوند، مخالفت با هوای نفس داشته باشد. (صبر در سختی‌ها و اطاعت در برابر اوامر سخت الهی) لذا در این روایت می‌بینید که هر دو وجه فوق به عنوان ویژگی يك امام صالح، بیان شده است.

سومین ویژگی هم این است که: «مردم را خوب سرپرستی کند، و نسبت به مردم مانند پدری مهربان باشد؛ وَ حُسْنُ الْخِلَافَةِ عَلَى مَنْ وُلِّيَ حَتَّى يَكُونَ لَهُ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ» (همان) توجه کنید که این مهربان بودن نسبت به مردم، ناشی از دو ویژگی قبلی است. اگر يك مسئول جامعه این ویژگی‌ها را نداشته باشد، مصالح جامعه را اشتباه خواهد دید.

بر اساس روایت، کسی که قدرت مخالفت با هوای ندارد، عقلش کم است

امام باقر(ع) می‌فرماید: «هیچ عقلی مانند عقل مخالفت هوای نیست؛ لَا عَقْلَ كَمُخَالَفَةِ الْهُوَى» (تحف العقول / ۲۸۶) مگر ما نمی‌خواهیم مدیران و سیاسیون و اهالی سیاست ما عقل داشته باشند؟ طبق این روایت، بهترین و بالاترین مرتبه عقل آن عقلی است که قدرت مخالفت با هوای نفس دارد. اگر کسی قدرت مخالفت با هوای ندارد، اصلاً عقل درست و حسابی نخواهد داشت که بخواهد بر اساس آن، از خودش دیدگاه صادر کند. لذا نباید به چنین کسی میدان بدهیم وارد عرصه سیاست شود. اگر این مسأله در جامعه جایفتد، هر کسی جرأت نمی‌کند وارد عرصه سیاست شود. چون عرصه سیاست، عرصه پاکدلی، پاکدستی، پاکدامنی و پاکی روح است و هر کسی نباید وارد این عرصه شود.

امام باقر(ع): مردمی که ریاست امام جائر را بپذیرند، قطعاً عذاب خواهند شد / طبق روایات، ما نمی‌توانیم سیاسی نباشیم

امام باقر(ع) می‌فرماید: «خداوند فرموده است، قطعاً عذاب می‌کنم هر رعیتی را (هر يك از توده مردم در جامعه اسلامی را) که ریاست امام ظالمی را بپذیرند که خداوند اطاعت از او را دستور نداده است؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بَوْلَايَةٍ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ» (کافی / ۱/ ۳۷۶)

کسی که جائر و ستمگر است و اهل هوای نفس است و اهل ظلم است و اهل ورع نیست، نباید ریاست او را بپذیریم. کسانی که ریاست يك امام جائر، را می‌پذیرند نمی‌توانند بهانه بیاورند که «او زور می‌گوید و زور ما به او نمی‌رسد!» چون در این صورت باید در مقابل او مقاومت کنیم؛ حتی اگر در این راه کشته شویم.

با توجه به این روایت‌ها اصلاً ما نمی‌توانیم سیاسی نباشیم. اگر مدیران ما اهل هوای نفس باشند، و ما به هر دلیلی - حتی اگر خودمان آنها را انتخاب کرده باشیم - با آنها مخالفت نکنیم، قطعاً و حتماً به جهنم خواهیم رفت.

باید مطمئن باشیم که مدیران جامعه ما اهل هوای نفس نیستند. البته نمی‌خواهیم باب سوء ظن را باز کنیم و نمی‌خواهیم تخریبی هم برخورد کنیم. ولی باید پرچم سخن حق را در جامعه بلند کرد. همان طور که گفته شده: «چوب را که بردارید، گربه دزد فرار می‌کند» برخی از سخنان حق، جامعه را از عوامی درمی‌آورد و باعث می‌شود هر کسی نتواند وارد این عرصه شود. اگر بر اینکه مدیران و مسئولین جامعه نباید اهل هوای نفس باشند، تأکید کنیم، به تدریج فضای سیاست تطهیر خواهد شد.

یکی از رفتارهای هواپراستانه که نباید در مسئولین دیده شود «رفتار دفاعی» است

مخالفت با هوای نفس را در درجه اول، مسئولین و مدیران جامعه باید داشته باشند. مثلاً یکی از رفتارهایی که در مسئولین نباید دیده شود، «رفتار دفاعی» است. رفتار دفاعی، یعنی از خودمان دفاع عجولانه و حریصانه و بی‌مورد داشته باشیم. انسان نباید همه جا از خودش دفاع کند مگر اینکه واقعاً این دفاع از خود، ضرورت داشته باشد) بارها دیده‌ایم که حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری در خیلی از مقاطع از خودشان دفاع نکرده‌اند.

کسی که رفتار دفاعی داشته باشد، معلوم می‌شود اهل صبر نیست. رفتار دفاعی یکی از رفتارهای زشت در سیاسیون است. کسی که دچار این رفتار باشد، اگر يك کار اشتباه نیز انجام دهد، به همین راحتی نمی‌پذیرد که اشتباه کرده است و مدام از کار خودش دفاع می‌کند. باید در جامعه جا بیفتد که رفتار دفاعی بد است و ناشی از شخصیت ضعیف آدم است. در این صورت جامعه رشد خواهد کرد و جلوی دفاع نابحق و تثبیت رفتار غلط گرفته خواهد شد.

امام باقر(ع) می‌فرماید: «من بر رفتارها (اذیت‌های) غلام خودم و خانواده خودم صبر می‌کنم؛ صبری که از گیاه حنظل هم تلخ‌تر است، چون کسی که بر این سختی‌ها و اذیت‌ها صبر کند، به درجه صبر صائم قائم می‌رسد (فرد روزه‌داری که شب‌ها برای عبادت بیدار است) و به درجه شهید می‌رسد، شهیدی که جلوی پای پیامبر(ص) به شهادت رسیده است؛ إِنِّي لِأَصْبِرُ مِنْ غُلَامِي هَذَا وَمِنْ أَهْلِي عَلَى مَا هُوَ أَمْرٌ مِنَ الْحَنْظَلِ إِنَّهُ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ وَ دَرَجَةَ الشَّهِيدِ الَّذِي قَدْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ قُدَّامَ مُحَمَّدٍ ص» (ثواب الاعمال/ ۱۹۸) یعنی کسی که بر تلخی‌ها و اذیت‌های خانواده و اطرافیان و زبردستان خودش صبر کند، به درجه شهیدی می‌رسد که در رکاب پیامبر اکرم(ص) جنگیده و به شهادت رسیده است.

تبدیل شدن هواپرستی به اندیشه و تئوری، يك مسأله عام‌البلوی است که در کودکان هم می‌توان دید

مسأله تبدیل شدن هواپرستی به اندیشه، نگرش و تئوری، يك مسأله عام‌البلوی است. این مسأله را حتی در کودکان هم می‌توان دید. مثلاً کودک به چیزی علاقه دارد، و پدر و مادر با آن خواسته مخالفت می‌کنند. این بچه آن قدر فکر خودش را به کار می‌اندازد که خواسته خودش را با دلایل مختلف توجیه کند. وقتی يك کودک می‌تواند این‌طور برای هوای نفس خودش دلیل درست کند و توجیه بیاورد، در نظر بگیرد اگر يك فرد-در مقام مدیر و مسئول- کمی در سخن گفتن مهارت داشته باشد چقدر می‌تواند در توجیه و تئوریزه کردن هوای نفس خودش موفق باشد!

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «من برای امت خودم از يك چیز خیلی نگران هستم و آن هم منافق علیهم‌اللسان است؛ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي كُلِّ مُنَافِقٍ عَلَيْهِمُ اللَّسَانُ» (کنز العمال/ ۲۸۹۶۹) منافق علیهم‌اللسان، دین و ایمان درستی ندارد ولی زبان چرب و نرمی دارد، و در هر مسأله‌ای يك جواب حاضری دارد که سریع مطرح می‌کند.

طبق روایات، آنچه درباره مسئولین اهمیت دارد مخالفت با هوای نفس است نه صرف اعتقاد به اسلام

آن چیزی که درباره مسئولین و سیاسیون اهمیت دارد و در روایات ما خیلی مطرح شده است، مخالفت با هوای نفس است، نه صرف اعتقاد به اسلام. حتی ایمان و دانش هم-از نظر اهمیت- در مرحله بعد از مخالفت با هوای نفس قرار دارد. باید دید که این شخص، خمیرمایه مخالفت با هوای نفس را دارد یا نه؟ اگر نداشته باشد، ذهنش تئوری‌های غلط تولید خواهد کرد. و بعد هم از رفتارها و سیاست‌های غلط خودش، دفاع خواهد کرد و این کار دون عقلانیت و شخصیت يك انسان فرهیخته است.

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «مدیریت، صحنه امتحان آدم‌هاست؛ الْوَلَايَاتُ مَصَابِيْرُ الرِّجَالِ» (نهج البلاغه/ حکمت ۴۴۱) سیاسیون خیلی راحت امتحان می‌شوند و مردم باید بدانند که الان سیاسیون دارند امتحان پس می‌دهند. اگر مردم از اصول این امتحان پس‌دادن و چگونگی شکست و پیروزی در این امتحانات خبر نداشته باشند، نتایج بدی به بار خواهد آمد. لذا مردم باید در رفتار مسئولین دقت کنند و متوجه شوند که سیاسیون در امتحانات خود شکست می‌خورند یا پیروز می‌شوند.

کسانی که در مبارزه با هوای نفس خودشان، بصیر هستند، در مورد مبارزه با هوای نفس مسئولین هم بصیر می‌شوند. یعنی می‌فهمند که این مسئولین، در مبارزه با هوای نفس خودشان موفق هستند یا نه؟ مثلاً وقتی يك مسئول عصبانی می‌شود، از نحوه برخورد او، خیلی چیزها را می‌فهمند.

اولین مخاطب همه موعظه‌های اخلاقی، مدیران جامعه هستند

اولین مخاطب همه موعظه‌ها، مدیران جامعه هستند. لذا وقتی بحث مخالفت با هوای نفس مطرح می‌شود قبل از هر کسی اول از مسئولین جامعه انتظار داریم که مخالفت با هوای نفس کنند.

متأسفانه يك انحراف در جامعه ما دیده می‌شود و آن اینکه مردم هر مفهوم اخلاقی را می‌شوند، اول یاد مسئولین نمی‌افتند و این به خاطر تلقی غلط مردم از اخلاق است. مثلاً وقتی بحث حسادت را می‌شنویم، اول باید به یاد ولایت‌پذیری و ولایت‌گریزی بیفتیم نه حسادت دو رقیب شغلی نسبت به همدیگر یا حسادت دو هوو نسبت به همدیگر. وقتی بحث تکبر را می‌شنویم اول باید به یاد ولایت‌پذیری و ولایت‌گریزی بیفتیم. اگر بحث تقوا مطرح می‌شود اول باید یاد مسئولین و سیاسیون بیفتیم، چون تقوا در درجه اول برای سیاسیون است.

یکی از سخت‌ترین امتحانات الهی این است که يك آقایی، آقازاده خودش را قربانی کند

وقتی بحث قربانی شدن اسماعیل (ع) توسط پدرش حضرت ابراهیم (ع) مطرح می‌شود، انسان به یاد یکی از سخت‌ترین امتحانات الهی می‌افتد. یکی از سخت‌ترین امتحانات الهی این است که يك آقایی، آقازاده خودش را قربانی کند.

مثلاً ما عالم روحانی اهل تقوا، سراغ داریم که با آقازاده خودش خراب شده و در این امتحان الهی مردود شده است. البته ما در انقلاب خودمان کسانی را هم سراغ داریم که حکم اعدام آقازاده خودشان را داده‌اند؛ به خاطر اینکه فرزندشان عضو گروهک‌های تروریستی شده بود.

در مراحل بالاتر باید بر روی هوای نفس‌های پیچیده‌تر کار کنیم. مثلاً حضرت ابراهیم (ع) وقتی قرار بود امام شود، علی‌رغم اینکه همه امتحانات قبلی (مثل افتادن در آتش و...) را به خوبی پشت سر گذاشته بود، يك امتحان سخت از او گرفته شد و آن هم قربانی کردن آقازاده خودش بود.

هوای نفس‌هایی که در مسئولین پیدا می‌شود، خیلی ظریف و پیچیده است

بحث هوای نفس در مورد مسئولین و سیاسیون، دیگر در حد گناهان دم دستی مانند چشم‌چرانی نیست. بلکه هوای نفس آنها خیلی ظریف و حساس می‌شود و به سادگی قابل مشاهده نیست. مثلاً زیر ۲۵ سال پای امیرالمؤمنین (ع) ایستاد و سوخت. یعنی در آن سال‌ها به دلیل طرفداری از امیرالمؤمنین (ع) خودش را از بهره‌های اجتماعی محروم کرد، ولی بعداً هوای نفس او در مسائل دیگری بروز پیدا کرد.

امتحانات مربوط به مسئولین جامعه خیلی سخت است. هوای نفس‌هایی که ممکن است در مسئولین پیدا شود، خیلی ظریف و پیچیده است. مثلاً ممکن است يك کسی در ابتدا، مخلصانه وارد این عرصه شده باشد، اما بعداً وقتی می‌بیند که احتمال دارد در این عرصه يك مقدار کم بیاورد، از ترس اینکه مبادا کم بیاورد و ضایع شود، مطابق هوای نفس رفتار می‌کند. اینجاست که هوای نفس او رو می‌آید.

نقل شده است که يك عالم و عارف بی‌نظیر، در روز عاشورا در يك جلسه‌ای بعد از علمای دیگر بالای منبر رفت که روضه بخواند. همه منتظر بودند که او از نفرت قبلی، بهتر روضه بخواند و روی دست همه بزند. گویا نفس او هم يك چنین انتظاری از او داشت. ایشان هم می‌توانست این کار را بکند و چنان روضه‌ای بخواند که روی دست همه بزند. ولی او با اینکه روز عاشورا بود، شروع می‌کند روضه موسی بن جعفر (ع) می‌خواند؛ برای اینکه روی نفس خودش را کم کند و به نفسش حال ندهد. در آن جلسه، همه مات و مبهوت مانده بودند که چرا این طوری روضه می‌خواند؟!

جلسه هفتم |

علل و زمینه‌های عدم پذیرش ولایت «ولّی خدا» در جامعه

چرا هواپرست‌ها نظام ولایی را نمی‌پذیرند؟
بسیاری از مشکلات نظام ولایی به خاطر بزرگوارانه برخورد کردن ولّی خدا با هواپرستان است
زبان حال هواپرست‌ها: «ما زور نمی‌پذیریم، مگر اینکه زورش زیاد باشد!»

ریشه انقلابی‌گری «مبارزه با هوای نفس» است / کسی که اهل مبارزه با هوای نفس باشد زیر بار زور و سلطه نمی‌رود

وقتی متوجه شدیم که برنامه زندگی ما «مبارزه با هوای نفس» است، این فقط در زندگی فردی ما محدود نخواهد شد. کسی که اهل مبارزه با هوای نفس باشد، رفتار اجتماعی او نیز تغییر خواهد کرد و رفتارش با کسی که اهل مبارزه با هوای نفس نیست، متفاوت خواهد بود. وقتی مردم یک جامعه اهل مبارزه با هوای نفس باشند، وضع آن جامعه تغییر خواهد کرد.

کسی که اهل مبارزه با هوای نفس است و زیر بار هوای نفس خودش نمی‌رود، طبیعتاً در رفتار اجتماعی نیز زیر بار هوای نفس دیگران نمی‌رود. چنین کسی زیر بار زور نمی‌رود و سلطه نمی‌پذیرد؛ یعنی با افراد هواپرستی که می‌خواهند از سر هواپرستی بر او سلطه پیدا کنند، مبارزه خواهد کرد. لذا ما آدم اخلاقی‌ای که محور اخلاقش مبارزه با هوای نفس است، نخواهیم داشت که اهل انقلابی بودن نباشد. یعنی ریشه انقلابی‌گری نیز همان مبارزه با هوای نفس است.

جامعه‌ای که اهل مبارزه با هوای نفس باشد، افراد هواپرست را به ریاست خود انتخاب نمی‌کند

وقتی کسی با تمایلات بد خودش مبارزه کرد، طبیعتاً با تمایلات بد کسانی که می‌خواهند بر او سلطه پیدا کنند نیز مبارزه خواهد کرد. او که اسیر هوای نفس خودش نمی‌شود، قطعاً اسیر و ذلیل هوای نفس دیگران هم نمی‌شود و به تمایلات پست دیگران هم سواری نمی‌دهد. لذا چنین کسی تبدیل به یک آدم انقلابی می‌شود. و وقتی که یک جامعه هم اهل مبارزه با هوای نفس شد، این جامعه زیر بار زور نمی‌رود.

جامعه‌ای که اهل مبارزه با هوای نفس باشد، زیر بار هوای نفس سلطه‌طلبان نمی‌رود. در چنین جامعه‌ای، مدیری - از سوی مردم - انتخاب می‌شود که اهل مبارزه با هوای نفس باشد. در چنین جامعه‌ای مردم رؤسای سیاسی جامعه را از کسانی انتخاب می‌کنند که اهل مبارزه با هوای نفس هستند. یعنی افراد هواپرست - که زیر بار هوای نفس قدرتها بروند - را به عنوان رئیس خودشان انتخاب نمی‌کنند. در چنین جامعه‌ای، مردم از کسی که اهل مبارزه با هوای نفس باشد، تبعیت می‌کنند. و لذا آن کسی که در رأس قرار می‌گیرد و خودش اهل مبارزه با هوای نفس است، مدیریت راحتی خواهد داشت، چون همه جامعه اهل مبارزه با هوای نفس هستند.

چرا خیلی‌ها از معاویه بهتر تبعیت می‌کردند تا از امیرالمؤمنین(ع)؟

چرا در دوران حکومت امیرالمؤمنین(ع)، مردم این قدر ایشان را اذیت می‌کردند؟ حضرت زهرا(س) به آن مردم می‌فرمود: چون شما می‌بینید که علی(ع) به نفس خودش سخت می‌گیرد، نمی‌توانید او را تحمل کنید چون می‌ترسید که علی(ع) به شما هم سخت بگیرد، در حالی که علی(ع) به شما سختگیری نخواهد کرد. اگر کار را به علی(ع) بسپارید، ایشان به شما سهل می‌گیرد. (وَمَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ نَقَمُوا وَاللَّهُ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيْفِهِ وَشِدَّةٌ وَطَائِفَةٌ وَنَكَالٌ وَفَعْتِهِ وَتَنْمُرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ لَوْ تَكَافَوْا عَنْ زَمَامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَعْتَلَقَهُ وَ لَسَارَ بِهِمْ سَيِّراً سُجْحاً لَا يَكْلُمُ خَشَاشُهُ وَلَا يُتَعَتَّعُ رَاكِبُهُ... إِلَّا بِعَمْرِ الْمَاءِ وَرُدْعِهِ سُوْرَةَ السَّاعِبِ؛ احتجاج/ ۱/ ۱۰۸؛ معانی الاخبار/ ص ۳۵۵؛ امالی طوسی/ ۳۷۵)

آن مردم خودشان اهل مبارزه با هوای نفس نبودند و وقتی می‌دیدند که علی(ع) چقدر به خودش سخت می‌گیرد، می‌ترسیدند که با آنها نیز سختگیری کند، لذا - از دور - از حضرت می‌ترسیدند. بعد این مردم علی(ع) را کنار گذاشتند - و لاقلاً یک گروه از آنها - به سراغ معاویه‌ای رفتند که برای خودش کاخ سبز ساخته بود، و جالب اینکه از معاویه بهتر و راحت‌تر تبعیت کردند تا از امیرالمؤمنین(ع)؛ کما اینکه حضرت می‌فرمود: من حاضر ده نفر از شما را بدهم و یک نفر از یاران معاویه را بگیرم (صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَهُ وَصَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَهُمْ يُطِيعُونَهُ لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ؛ نهج البلاغه / خطبه ۹۷)

پس مسأله این است: یک کسی هست (به نام معاویه) که مبارزه با هوای نفس نمی‌کند بلکه دیگران را هم در خدمت هوای نفس خودش می‌گیرد و پول خانه‌های دیگران را می‌گیرد و برای خودش کاخ می‌سازد، ولی مردم از چنین کسی بهتر تبعیت می‌کنند نسبت به کسی که «در کوخ زندگی می‌کند و با هوای نفس خودش مبارزه می‌کند. حتی آن مردم پابره‌های که دنبال عدالت بودند هم درست و حسابی از این شخص که مبارزه با هوای نفس می‌کرد (امیرالمؤمنین(ع)) تبعیت نمی‌کردند.

چرا کسانی که در مقابل ولئی خدا تکبر می کنند، ولایت هواپرستان را می پذیرند؟

چرا کسانی که هواپرست هستند، ولایت اولیاء خدا را نمی پذیرند اما ولایت هواپرستان را می پذیرند؟ چرا این طوری نیستند که همه جا قُدا بازی در بیاورند؟ اگر آنها، هم در مقابل اولیاء خدا و هم در مقابل هواپرستان، قُدا بازی در می آوردند، مسأله ساده تر بود و می گفتیم آنها کلاً قُدا و متکبر هستند، ولی جالب اینجاست که همان کسانی که در مقابل ولئی خدا، قُدا بازی در می آورند و ولایت او را نمی پذیرند، ولایت هواپرستان را می پذیرند.

همان طور که قبلاً بیان شد، جامعه ای که هواپرست باشد، زیر یوغ هواپرستان عالم می رود. ولی نکته جالب ترین است که چنین جامعه ای، زیر یوغ یک شخصیتی که هواپرست نیست، نمی رود. در اینجا دو مسأله وجود دارد: ۱- جامعه ای که اهل تبعیت از هوای نفس است، چرا راحت زیر بار تبعیت از هواپرستان عالم می رود؟ ۲- چنین جامعه ای چرا زیر بار تبعیت از شخصیتی که هواپرست نیست، نمی رود؟

چرا ولایت در جامعه اهل هواپرستی، غریب می ماند؟ ۱- برخورد ولئی خدا کریمانه و بزرگوارانه است

پذیرش ولایت یعنی پذیرش مدیریت کسی که هواپرست نیست، لذا اگر ولایت بیاید در جامعه ای که اهل هواپرستی هستند، غریب می ماند کما اینکه امیرالمؤمنین (ع) در آن جامعه غریب ماند. اما سؤال این است که هواپرستان با ولئی خدا چه مشکلی دارند؟ این سؤال سه پاسخ عمده دارد: اول اینکه ولئی خدا که خودش اهل مبارزه با هوای نفس است، شیوه اعمال ولایتش کریمانه و بزرگوارانه است. یعنی زود می گیری و مجازات نمی کند. به سادگی آبروی افراد خطاکار را نمی برد و با سختگیری و وحشتناک و زد و بندهای پشت پرده، کار خودش را پیش نمی برد. بلکه با کرامت و حفظ آبرو و بزرگواری با افراد رفتار می کند.

ولئی خدا به هواپرستان میدان می دهد تا خودشان بفهمند و اصلاح شوند

برخورد ولایت، یک برخورد کریمانه است، یعنی به افراد آدم های بد که اهل مبارزه با هوای نفس نیستند (میدان می دهد تا خودشان بفهمند و خودشان را درست کنند؛ بزرگوارانه برخورد می کند و آبروریزی نمی کند، قلع و قمع نمی کند. در جامعه ولایی خیلی از آدم های بد، صدقه سر بزرگواری ولئی خداست که آبرو و اعتباری دارند، و الا اگر مردم بدی های آنها را می دانستند، آنها را نابود می کردند. اما ولئی خدا آبروداری می کند و آبروی آنها را نمی ریزد.

امیرالمؤمنین (ع) برخی از آدم های رذل را در پای رکاب خودش تحمل می کرد؛ حتی کسانی که در حد فرماندهان سپاه حضرت بودند. یکی از اعتراض های خوارج به علی (ع) نیز همین بود که چرا این افراد رذل پای رکاب شما هستند؟ (نامه رئیس خوارج به امیرالمؤمنین (ع): فلما حمیت الحرب و ذهب الصالحون... اشتمل علیک من لافقه له فی الدین و لا رغبة فی الجهاد، مثل الأشعث بن قیس و أصحابه و استنزلوک حتی رکت إلی الدنیا حین رفعت لک المصاحف مکیده، فتسارع إلیهم الذین استنزلوک؛ انساب الاشراف/ ۲/ ۳۷۰) (موسوعة التاریخ الاسلامی/ ۵/ ۲۴۰) یکی از این افراد، اشعث بود که ابن ابی الحدید درباره او می گوید: «هر فتنه ای در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) انجام می شد، رکنش اشعث بود؛ کُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَكُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَأَصْلُهُ الْأَشْعَثُ» (شرح ابن ابی الحدید/ ۲/ ۲۷۸)

هواپرست‌ها از بزرگواری ولی خدا سوء استفاده می‌کنند و خیانت می‌کنند

چرا هواپرست‌ها در مقابل ولایت ولی خدا می‌ایستند و ولی خدا را اذیت می‌کنند، در حالی که ولی خدا حتی به این هواپرست‌ها - یک مقدار - میدان هم می‌دهد؟ اتفاقاً دلیلش همین بزرگواری است، و آنها از این بزرگواری ولی خدا سوء استفاده می‌کنند و خیانت می‌کنند. کما اینکه از بزرگواری پیامبر(ص)، امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) سوء استفاده کردند.

چرا هواپرست‌ها در مقابل ولایت ولی خدا، بد برخورد می‌کنند؟ چون ولی خدا بزرگواری است و لذا آنها رودار هستند و ولی خدا را اذیت می‌کنند. حالا چرا اینها در حکومت کسی که هواپرست است، خوب تبعیت می‌کنند؟ چون زورشان نمی‌رسد؛ چون می‌دانند که این حاکم یا مدیر هواپرست، رحم و بزرگواری ندارد و اگر از او تبعیت نکنند، آنها را نابود خواهد کرد. به همین خاطر بود که به امیرالمؤمنین(ع) می‌گفتند: شما مدیریت بلد نیستی، و مدیریت معاویه بهتر از شماست! دلیلش این بود که معاویه به کسی اجازه نمی‌داد خلاف رأی و نظر خودش رفتار کند، و لذا کسی جرأت نمی‌کرد با او مخالفت کند، ولی امیرالمؤمنین(ع) به خیلی‌ها میدان می‌داد.

بسیاری از مشکلات نظام ولایی به خاطر بزرگواری بر خورد کردن ولی خدا با هواپرستان است

بزرگترین ظلم به نظام ولایی ما این است که کسی بگوید: این نظام دیکتاتوری و زورگویی است و به کسی رو نمی‌دهد! اتفاقاً بسیاری از مشکلات ما به خاطر همین رو دادن ولی فقیه به خیلی از اراذل و اوباش است. بعضی‌ها در عرصه سیاست، حتی دست راست و چپ خودشان را هم بلد نیستند، ولی در این نظام به آنها میدان داده شده است. مثلاً برخی اشخاص و گروه‌ها بودند که در جایگاه یا رسانه‌های رسمی این نظام، می‌گفتند: ما باید با طالبان ارتباط برقرار کنیم! ولی بعد از حدود ۱۰ سال (که آمریکا به افغانستان حمله کرد) رو سیاه شدند. اما کسی آبروی آنها را نمی‌برد.

برخی بودند که در مجلس شورای اسلامی اعلام کردند که «ما باید با صدام همکاری کنیم، صدام امروز نقش خالد بن ولید را بازی می‌کند و ما باید به او در مقابل آمریکا کمک کنیم!» ولی الان همان‌ها دارند برای مذاکره با آمریکا سینه چاک می‌کنند! ببینید نظام ما چقدر با این افراد، بزرگواری بر خورد می‌کند.

چرا هواپرست‌ها نظام ولایی را نمی‌پذیرند؟ / کوفیان که با التماس علی(ع) هم حاضر به جنگیدن نبودند، با اشاره یزید ۳۰ هزار لشکر جمع کردند!

پس دلیل اول برای اینکه هواپرست‌ها با نظام ولایی برخورد می‌کنند و نمی‌توانند این نظام ولایی را بپذیرند، این است که نظام ولایی خیلی بزرگواری بر خورد می‌کند و هواپرست‌ها نیز رودار هستند و از این بزرگواری سوء استفاده می‌کنند. اگر ولی خدا یک مقدار سختگیرانه برخورد کند، به راحتی می‌تواند این افراد را جمع کند و آنها را تابع خودش کند، اما ولی خدا یک مقدار میدان می‌دهد تا آدم‌ها خودشان فرصت پیدا کنند با هوای نفس خودشان مبارزه کنند.

امیرالمؤمنین(ع) آن قدر بزرگواری به مردم کوفه توصیه می‌کرد و از آنها می‌خواست پای رکاب حضرت جمع شوند، ولی کوفیان از حضرت درست تبعیت نمی‌کردند. ولی همین مردم کوفه وقتی که یزید از شام اشاره کرد، آنها با اشاره یزید ۳۰ هزار لشکر جمع کردند. بدون اینکه یزید کاری بکند، آنها با همان اشاره یزید، سر امام حسین(ع) را بردند و برای یزید فرستادند و هزاران نفرشان هم در این راه کشته شدند؛ همان کسانی که با التماس امیرالمؤمنین(ع) هم حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند!

هواپرست‌ها تهدید دشمن را می‌پذیرند، ولی توصیه دوست را نمی‌پذیرند / زبان حال هواپرست‌ها این است: «ما تابع زور نیستیم، مگر اینکه زورش زیاد باشد!»

می‌دانید چرا کوفیان که حرف امیرالمؤمنین (ع) را نمی‌پذیرفتند، حرف یزید را با یک اشاره پذیرفتند؟ چون امیرالمؤمنین (ع) مردم را تهدید نمی‌کرد که شما را غارت می‌کنم یا نابودتان می‌کنم! ولی یزید با همین تهدید ساده، آنها را تابع خودش کرد. یزید گفت: «اگر شما کوفیان، حسین را به مردم تحویل ندهید، لشکر من دارد می‌آید و شما را نابود خواهد کرد.» و آن مردم هواپرست این حرف تهدیدآمیز را پذیرفتند در حالی که اصلاً لشکری در کار نبود.

هواپرست‌ها تهدید دشمن را می‌پذیرند، ولی توصیه دوست را نمی‌پذیرند. واقعاً این هواپرست‌ها بدبخت هستند. زبان حال هواپرست‌ها این است: «ما تابع زور نیستیم، مگر اینکه زورش زیاد باشد!» لذا اینها وقتی به امیرالمؤمنین (ع) می‌رسند: می‌گویند: ما تابع زور نیستیم! چون می‌دانستند که اگر در مقابل حضرت این حرف را بزنند، حضرت زبان آنها را قطع نخواهد کرد. اما وقتی به یزید می‌رسند، می‌گویند: ما تابع هستیم، چون زورش زیاد است! ولی امیرالمؤمنین (ع) اهل زورگویی نبود، بلکه یک برنامه‌ای بود که برای اداره جامعه باید رعایت می‌کردند.

یک نمونه از بزرگواری امیرالمؤمنین (ع) این بود که حضرت داشت خطبه می‌خواند. یک کسی بلند شد و سر حضرت فریاد کشید و گفت: تو دین نداری! بعد هم با قهر از جلسه بیرون رفت و نماز هم پشت سر حضرت نخواند. اما برخورد حضرت با او چگونه بود؟ یک کسی را فرستاد نزد او تا او را نصیحت کند، همین! آیا اگر کسی در مقابل یزید هم چنین برخوردی داشت، یزید با او چنین رفتار بزرگوارانه‌ای انجام می‌داد؟!

ای کاش هواپرست‌ها فقط زیر بار تبعیت از ولایت نمی‌رفتند و قصه به همین جا ختم می‌شد! بحث این است که همین هواپرست‌ها که زیر بار ولایت نمی‌روند، زیر بار زور بیشتر می‌روند؛ یعنی زیر بار تبعیت از افراد هواپرست و سلطه طلب می‌روند. و وقتی زیر بار سلطه آنها رفتند، تبدیل به سربازهای بی جیره و موجب می‌شوند که سر اولیاء خدا را می‌بُرد.

۲- زبان هواپرست را فقط هواپرستان می‌دانند! / آدم هواپرست زبان کریمانه ولی خدا را نمی‌فهمد اما زبان زورگویانه هواپرست‌ها را می‌فهمد و تبعیت می‌کند

دلیل دوم برای اینکه افراد هواپرست زیر بار تبعیت از ولی خدا نمی‌روند این است که هواپرست زیر بار حرف زور می‌رود. زبان هواپرست را فقط هواپرستان عالم می‌دانند. البته این دلیل هم در واقع آن روی سکه همان دلیل اول است. دلیل اول این بود که آدم هواپرست زبان کریمانه ولی خدا را نمی‌فهمد، دلیل دوم هم این است که زبان زورگویانه هواپرست‌ها را می‌فهمد. چون خودش هم هواپرست است، می‌داند که آن آدم زورگوی هواپرست هم مثل خودش وحشی و بی‌رحم است، و اگر تبعیت نکند، به شدت ضربه خواهد خورد، لذا از او تبعیت می‌کند. منطبق آدم هواپرست این است!

آدم هواپرست زیر بار امر ولی خدا نمی‌رود، چون ولی خدا بزرگوارانه صحبت می‌کند ولی زیر بار امر یک آدم زورگو و هواپرست دیگر مثل خودش می‌رود، چون زبان او را می‌فهمد و می‌داند که اگر از آن زورگوی هواپرست تبعیت نکند، برخورد شدید و بی‌رحمانه‌ای با او خواهد کرد. مثل مردم کوفه که تبدیل به سربازهای بی‌مزد یزید شدند و با اشاره یزید سر امام حسین (ع) را بریدند.

۳- خیلی‌ها که زیر بار ولایت نمی‌روند به خاطر سوء تفاهم است / سال‌ها سوء تفاهم ایجاد کردند که «نظام ولایی با آزادی مغایرت دارد و می‌خواهد جلوی حق انتخاب را بگیرد!»

دلیل دیگری هم برای عدم تبعیت از ولی خدا وجود دارد و آن «سوء تفاهم» است. خیلی از مردم اگر زیر بار ولایت ولی خدا نمی‌روند، به خاطر این است که دچار سوء تفاهم هستند. وقتی از دور نگاه می‌کنند، فکر می‌کنند که دین می‌خواهد جلوی خواسته‌ها یا آزادی‌های آنها را بگیرد. در حالی که این یک سوء تفاهم است. اگر از آنها بپرسید که چرا با یک نظام ولایی مخالفت می‌کنند؟ پاسخ می‌دهند: می‌خواهم آزاد باشم! باید به آنها گفت: تنها نظم اجتماعی‌ای که به تو آزادی می‌دهد تا انتخاب کنی، نظم اجتماعی ولایت است.

سال‌ها سعی کردند این سوء تفاهم را ایجاد کنند که «ولایت فقیه و اساساً نظام ولایی با آزادی مغایرت دارد و این یک دیکتاتوری ایدئولوژیک است و می‌خواهد جلوی حق انتخاب را بگیرد!» ولی الان - با گذشت بیش از سی سال از انقلاب - اگر کسی منصف باشد می‌بیند که نظام ولایی خیلی دارد بزرگوارانه برخورد می‌کند و دارد آزادی می‌دهد.

یک روز مردم عالم می‌فهمند که آزادی با نظام لیبرال دموکراسی به دست نمی‌آید / ماهیت فکری و معرفتی «پیچ تاریخی» همین است

الان جامعه جهانی تحت امر تئوری لیبرال دموکراسی است. یکی از مفاهیم کلیدی در چنین نگاهی به حیات بشر، مفهوم آزادی است. چرا باید ظهور حضرت بعد از علم شدن چنین مفهومی باشد؟ برای اینکه مردم قدر آزادی را می‌دانند و تجربه می‌کنند که این آزادی در نظام لیبرال دموکراسی به دست نمی‌آید، و بعد می‌توانند بفهمند و حدس بزنند که آزادی واقعی فقط در یک جامعه ولایی به دست می‌آید. آن وقت است که لیبرال دموکراسی را کنار می‌گذارند و به سراغ جامعه ولایی می‌آیند. باید این سوء تفاهم را از جامعه جهانی برطرف کرد. منتها ما بعضاً حتی بلد نیستیم این سوء تفاهم را در جامعه خودمان برطرف کنیم!

اگر کسی منصف باشد، می‌بیند که آن نظام لیبرال دموکراسی که مدعی است «آزادی انتخاب می‌دهد» در این ادعای خودش صادق نیست. مثلاً چرا آنها داعش را درست می‌کنند؟ چرا از دیکتاتورهای حمایت می‌کنند؟ آیا جز این است که داعش، مولود لیبرال دموکراسی است؟ پس انسان می‌فهمد آن جاهایی هم که دارند آزادی می‌دهند، در واقع یک نوع بازی و فریبکاری است و الا آنها ذاتاً با آزادی مخالف هستند. یک روزی مردم جهان این را می‌فهمند و ورق برمی‌گردد. این ماهیت فکری و معنوی و معرفتی این پیچ تاریخی است.

حمایت غربی‌های مدعی آزادی از دیکتاتورها، دلیل کذب ادعایشان است

امروز مفهوم آزادی علم شده است، ولی باید دید آزادی چگونه برقرار می‌شود؟ این آزادی در کجا و در چه نظامی تأمین می‌شود؟ البته منظور ما آزادی واقعی است نه آزادی نمایشی! اگر آمریکا و غربی‌ها واقعاً طرفدار آزادی بودند، چرا از کسانی مثل داعش و دیکتاتورهای منطقه حمایت می‌کنند؟ چرا با نظام‌های برآمده از رأی مردم مخالفت می‌کنند؟ همان طور که می‌بینید امروز حق واقعاً آشکار شده است و باطل خودشان را رسوا کرده است و اوضاع زیاد پیچیده نیست. حتی خبرنگارهای داخل کاخ سفید هم از سخنران کاخ سفید می‌پرسند: شما خودتان از داعش حمایت می‌کردید، و حالا می‌خواهید با داعش بجنگید؟!

اینکه لیبرال دموکراسی پای ثابت دفاع از دیکتاتورها و تروریست‌های منطقه است، خیلی روشن است و فهمیدن این مطلب اصلاً سخت نیست. ما باید سوء تفاهم‌ها را برطرف کنیم.

فرد یا جامعه‌ای که اهل مبارزه با هوای نفس نباشد، می‌ترسد که «اگر ولی خدا حاکم شود، به آنها سختگیری کند»

جامعه‌ای که اهل مبارزه با هوای نفس نباشد، خیلی دچار سوء تفاهم می‌شود از این بابت که می‌ترسد: «نکند اگر ولی خدا بر ما حاکم شود، به ما سختگیری کند»، چون اخلاق خودش اینگونه است. اینجا بود که حضرت زهرا(س) به مردم مدینه - که از این موضوع می‌ترسیدند- می‌فرمود: علی(ع) به خودش سخت می‌گیرد، به شما سخت نمی‌گیرد. (معانی الاخبار/ص ۳۵۵)

در قرآن کریم علت قتل انبیاء را «هواپرستی» بیان فرموده است. «هر وقت پیغمبری حکمی که مخالف با هوای نفسشان بود برایشان آورد عده‌ای را تکذیب و عده‌ای را به قتل رسانیدند؛ کُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (مائده/۷۰) می‌دانید این افراد هواپرست، چگونه رام می‌شوند؟ اینها فقط توسط افراد ظالم و زورگوی هواپرست رام می‌شوند.

امام رضا(ع) در تفسیر آیه «کی گمراه‌تر از آن کسی است که از هوای نفسش تبعیت می‌کند ولی از هدایت الهی تبعیت نمی‌کند؛ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» (قصص/۵۰) می‌فرماید: «این یعنی کسی که از امام تبعیت نمی‌کند و از هوای نفس خودش تبعیت می‌کند؛ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ قَالَ يُعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةٍ الْهُدَى» (کافی/۱/۳۷۴)

آشنایی جامعه با «مبارزه با هوای نفس»، زیرساخت نظام جهانی و ولایی امام زمان(ع) است

زیرساخت نظام جهانی ولایی امام زمان(ع) چیست؟ این است که جامعه با «مبارزه با هوای نفس» آشنا شود. وقتی که جامعه‌ای مبارزه با هوای نفس را پذیرفت، دنبال رهبری می‌گردد که اهل مبارزه با هوای نفس باشد. وقتی مبارزه با هوای نفس را پذیرفت زیر بار هواپرست‌ها نمی‌رود و زورگوهای هواپرست نمی‌توانند به این جامعه زور بگویند. این جامعه، منطق ولی خدا را که اهل مبارزه با هوای نفس است را می‌پذیرد.

در جامعه و نظام ولایی بزرگوارانه برخورد می‌شود ولی نباید از این بزرگواری سوء استفاده کرد. آن وقت است که امام زمان(ع) می‌تواند به راحتی بر یک جهان حکومت کند، چون این اصل برای همه جا افتاده است.